



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روشن تر از خورشید : پژوهشی کوتاه در امامت و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام با تکیه بر مبانی عقلی و نقلی

نویسنده:

سید علیرضا عصمتی

ناشر چاپی:

روضه العباس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
روشن تر از خورشید : پژوهشی کوتاه در امامت و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام با تکیه بر مبانی عقلی و نقلی -	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
اهدا:	۹
فهرست مطالب	۱۱
پیش گفتار	۱۳
اشاره	۱۳
نعمت های معنوی	۱۵
سپاس گزاری از نعمت ها	۱۷
وحدت در سایه حیل الهی	۱۹
بخش یکم : مبانی عقلی	۲۵
اشاره	۲۵
امامت، ادامه رسالت	۲۹
سه ویژگی عمده برای امام	۲۹
اشاره	۲۹
۱ . علم و دانش	۳۱
اشاره	۳۱
علی (علیه السلام) دروازه علم و دانش نبوی	۳۱
نگاهی به ویژگی های علمی و دانش خلفای دیگر	۳۴
اشاره	۳۴
۱ . ابوبکر بن ابی قحافه	۳۴
۲ . عمر بن خطاب	۳۶
۲ . عدالت و دادگری	۳۹

۳۹ اشاره
۴۰ نگاهی به عدل علوی(علیه السلام)
۴۲ خلفا و عدالت
۴۹ ۳. شجاعت
۴۹ اشاره
۵۰ علی(علیه السلام) رادمردی شجاع
۵۴ معیارهای عقلی و جانشین واقعی
۵۵ مگر می شود پیامبر(صلی الله علیه و آله) جانشین خود را تعیین نکند؟
۶۲ بخش دوم : مبانی نقلی
۶۲ اشاره
۶۴ انتخاب امام از جانب خداوند
۶۶ نخستین معرفی وصی
۷۰ تکرار ابلاغ جانشینی
۷۲ ولی و سرپرست مومنان کیست؟
۷۴ آخرین ابلاغ عمومی و بیعت مردم
۷۷ کامل شدن دین با اعلام ولایت
۷۸ حسادت و دشمنی با امیر غدیر
۸۲ وصیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در واپسین لحظات زندگی
۸۶ و شد آن چه نباید می شد
۸۸ حکومت مقدمه هدایت
۹۳ کتابنامه
۹۳ منابع شیعی
۹۴ منابع سنی
۱۰۱ درباره مرکز

روشن تر از خورشید : پژوهشی کوتاه در امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام با تکیه بر مبانی عقلی و نقلی

مشخصات کتاب

سرشناسه : عصمتی، سید علیرضا، 1361-

عنوان و نام پدیدآور : روشن تر از خورشید : پژوهشی کوتاه در امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام با تکیه بر مبانی عقلی و نقلی / سیدعلیرضا عصمتی ؛ با همکاری کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشهد.

مشخصات نشر : قم : روضه العباس علیه السلام، 1400.

مشخصات ظاهری : 94ص.

شابک : 3-70-6431-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیفا

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : پژوهشی کوتاه در امامت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام...

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : *Proof of caliphate -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661

شناسه افزوده : کتابخانه تخصصی امیر المومنین علی علیه السلام (مشهد)

رده بندی کنگره : BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 7576267

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیفا

خیراندیش دیجیتال : جناب آقای سید علی بحرینی به نیابت از مرحومه حاجیه خانم کسایی _ گروه هم پیمانان موعود غدیر.

ص : 1

اشاره

روشن تر از خورشید

پژوهشی کوتاه در امامت و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام

با تکیه بر مبانی عقلی و نقلی

سید علیرضا عصمتی

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

اهدا:

این اثر را به آستان مبارک

یگانه مدافع حریم نبوی و علوی صلوات الله علیهما

بزرگ مرد مؤمن قریش

حضرت ابوطالب علیه السلام

اهدا می نمایم.

امید آن را دارم که مورد عنایت و الطاف خاص حضرتش قرار گیرم

و در قیامت شفیع این حقیر باشند.

سید علیرضا

ص: 3

پیش گفتار. 7

نعمت های معنوی.. 9

سپاس گزاری از نعمت ها 12

وحدت در سایه جبل الهی.. 14

بخش یکم: مبانی عقلی.. 19

امامت، ادامه رسالت.. 23

سه ویژگی عمده برای امام. 23

1. علم و دانش... 25

علی (علیه السلام) دروازه علم و دانش نبوی.. 25

نگاهی به ویژگی های علمی و دانش خلفای دیگر. 28

1. ابوبکر بن ابی قحافه. 28

2. عمر بن خطاب.. 30

2. عدالت و دادگری.. 33

نگاهی به عدل علوی (علیه السلام). 34

ص: 5

خلفا و عدالت.. 36

3. شجاعت.. 43

علی (علیه السلام) رادمردی شجاع. 44

معیارهای عقلی و جانشین واقعی.. 48

مگر می شود پیامبر (صلی الله علیه و آله) جانشین خود را تعیین نکند؟ 49

بخش دوم: مبانی نقلی.. 57

انتخاب امام از جانب خداوند. 59

نخستین معرفی وصی.. 61

تکرار ابلاغ جانشینی.. 65

ولی و سرپرست مومنان کیست؟. 67

آخرین ابلاغ عمومی و بیعت مردم. 69

کامل شدن دین با اعلام ولایت.. 72

حسادت و دشمنی با امیر غدیر. 73

وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در واپسین لحظات زندگی 77

و شد آن چه نباید می شد. 82

حکومت مقدمه هدایت.. 83

کتابنامه. 87

ص: 6

پیش گفتار

اشاره

... دیدگانم را باز می کنم، به پیرامون خود می نگرم، نعمت های فراوانی را مشاهده می کنم. نعمت هایی که پرودگار جهانیان به من عطا کرده است.

البته به خوبی می دانم که هرگز نمی توانم شکرگزار این همه نعمت باشم، حتی توان شمارش نعمت های الهی از عهده من خارج است. چرا که قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ) (1)؛ و اگر نعمت خدا را شماره کنید، آن را نمی توانید بشمارید. به راستی خدا آمرزنده مهربان است.

نمونه ای از نعمت های ظاهری من چشمانی است که به وسیله آن می بینم. این دیدن، زیستن را برای من زیبا و آسان می کند. قدرت

ص: 7

شنوایی دارم که با کمک آن صدای های پیرامونم را درک می کنم. زبانی دارم که با آن سخن می گویم، مفاهیم ذهنی خود را به دیگران منتقل می کنم و با دیگران ارتباط برقرار می کنم.

همه این نعمت ها مایه شگفتی است. امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) می فرماید:

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ (1)؛ از این انسان شگفت زده شوید که با تکه پیه ای می بیند، با تکه گوشتی سخن می گوید و با تکه استخوانی می شنود.

از سوی دیگر، خداوند مهربان به من دست ها و پاهایی عطا کرده که به راستی بدون این نعمت ها چقدر زندگی بر من سخت بود.

از همه مهم تر خداوند متعال به من نعمتی به نام «عقل» عطا کرده که خوب و بد، زشت و زیبا و حق و باطل را با آن تشخیص می دهم.

آری، آفریدگار من خدای مهربانی است که به ابرهائش فرمان داده تا باران بفرستند، خورشیدش بتابد و درختانش ثمر دهند، تا من از آب گواریش بنوشم و از ثمراتش استفاده کنم.

ولی من از شمارش این همه نعمت های ریز و درشت ناتوان هستم.

ص: 8

1- . نهج البلاغه، ص 470 (حکمت هشتم).

در کنار این همه نعمت های ظاهری که بسیاری از بندگان خدا از آن بهره مند هستند، نعمت های دیگری نیز وجود دارد که می توان از آن ها به «نعمت های معنوی» یا «نعمت های باطنی» یاد کرد.

بدون تردید اگر کسی از همه نعمت های ظاهری دنیا همچون قدرت، شهرت، اموال و اولاد فراوان بهره مند باشد، اما از نعمت های باطنی محروم باشد، به راستی که هیچ ندارد. نمونه ای از نعمت های معنوی می توان به نعمت معرفت خدا، معرفت پیامبر و اهل بیت ایشان، محبت و ولایت آنان اشاره کرد که بزرگ ترین نعمت خداوند هستند.

البته من بر این باور هستم که مهم تر از خود نعمت، درک نعمت است؛ یعنی انسان به فهم و درکی برسد که نعمت های خدا را بشناسد و ارزش آن را بفهمد.

در نعمت های مادی مسیر فهم نعمت آسان است، با وجود همه شیطنت ها هنوز هم دل های خداجوی در مسیر فهم نعمت های ظاهری کمتر دچار مشکل هستند. چون انسان می تواند تصور کند که اگر آب و غذا و چشم و زبان نداشته باشد چقدر زندگی برای او مشکل خواهد شد.

اما افراد کمی به نعمت بودن نعمت های باطنی همچون معرفت خداوند و محبت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) آگاهی پیدا می کنند و به راستی درک چنین نعمت هایی سخت است.

بنابر نقلی، روزی حضرت موسی (علیه السلام) از خداوند چنین درخواست نمود: خدایا! محبوب ترین مخلوق را به من نشان بده!

به او گفتند: به روستایی در نزدیکی ساحل دریا برو، و نام شخصی را به او گفتند.

حضرت موسی (علیه السلام) به آنجا رفت و شخصی را به آن نام یافت که به بیماری جذام و پیسی مبتلا بود و فلج بود.

حضرت موسی (علیه السلام) از جبرئیل پرسید: کجاست آن مردی که محبوب ترین خلق خدا بود و وعده دیدارش را به من داده بودید؟

جبرئیل گفت: همین شخص است.

حضرت موسی (علیه السلام) با تعجب گفت: من گمان می کردم که الآن شخصی را می بینیم که پیوسته در نماز و روزه است.

جبرئیل گفت: من مأمور شدم که دو چشم او را نیز بگیرم، بین او چه می گوید؟

وقتی دو چشم آن شخص را گرفتند گفت: ای خدایی که خودت به من نعمت دادی و خودت آن ها را از من گرفتی، ای باز ای وصول.

حضرت موسی (علیه السلام) گفت: این کدام نعمتی هست که تو بر زبان داری؟ تو که از نعمت های دنیا هیچ بهره ای نداری؟

گفت: ای موسی! در این شهر تنها من هستم که به خدا معرفت دارم. این بزرگ ترین نعمت است. [\(1\)](#)

ص: 10

آری، تنها افراد انگشت شماری هستند که معرفت خدا را بزرگ ترین نعمت خدا می دانند.

بنابر گزارش دیگر، شخصی می گوید: روزی من به محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم و از فقر و نداری گلایه و شکایت کردم.

حضرت فرمود: آنچنان که تو می گویی نیست و من تو را فقیر نمی دانم.

عرضه داشتم: به خدا قسم، دروغ نمی گویم.

اما باز هم امام صادق (علیه السلام) قبول نمی کرد تا اینکه حضرت به من فرمود: اگر صد دینار به تو بدهم حاضری از ما برانت بجویی؟

گفتم: نه حاضر نیستم.

حضرت همچنان مبلغ را بالا برد تا آنکه هزاران دینار را به من پیشنهاد داد، اما باز من قبول نکردم. سپس امام صادق (علیه السلام) به کسانی

که در مجلس بودند فرمود: کسی که این قدر به او مال پیشنهاد می شود، او نمی پذیرد چگونه ادعا می کند که فقیر است؟⁽¹⁾

بنابراین روایت زیبا، محبت اهل بیت (علیهم السلام)، نعمتی است که اگر کسی این نعمت را درک کند، حاضر نیست آن را با همه اموال دنیا معاوضه کند.

سپاس گزاری از نعمت ها

دانستیم که دو دسته نعمت داریم:

ص: 11

1- . طبری، عماد الدین، بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی، ص 190.

1. نعمت‌هایی ظاهری/مادی.

2. نعمت‌های باطنی/معنوی.

از این رو باید سعی کنیم که شکر این نعمت‌ها را به جا بیاوریم.

از طرفی شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است که در یک جمله می‌توان گفت: «شکر هر نعمت، استفاده نعمت در مسیر تحقق اهداف منعم است»؛

یعنی شکر نعمتِ شنوایی به آن است که این نعمت در مسیر اوامر و نواهی نعمت‌دهنده که همان خدا باشد، استفاده شود و اگر شکر این نعمت‌ها را به جای آوریم خداوند بر ما می‌افزاید، چرا که در قرآن کریم می‌فرماید:

(وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (1)؛ و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهیم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

به راستی تا به حال فکر کرده ایم که شکر بزرگ‌ترین نعمت؛ یعنی نعمت ولایت اهل بیت (علیهم السلام) به چیست؟

خداوند متعال ما را به معرفت اهل بیت گرامی داشته، آنجا که در فرازی از زیارت عاشورا می‌خوانیم:

ص: 12

1- . سوره ابراهیم، آیه 7.

فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ (1)؛

از خدایی مرا با معرفت شما اهل بیت گرامی داشت درخواست می کنم.

و به واقع ولایت اهل بیت (علیهم السلام) منتی است از جانب خداوند متعال که در زیارت جامعه می خوانیم:

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُدَقِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا (2)؛ خداوند شما را به صورت انواری خلق کرد و پیوسته حول عرش خدا در حلقه زدود تا آنکه خدا به واسطه شما بر ما منت نهاد.

حال که این نعمت، منتی است از جانب خداوند و بزرگ ترین نعمت است برای شکرش چه باید بکنیم؟

گرچه پاسخ به این پرسش در این مختصر نمی گنجد، اما بدون تردید مهم ترین راه شکر نعمت ولایت اهل بیت (علیهم السلام)، آن است که همچون دانشمندان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نظیر شیخ مفید، علامه حلی و علامه امینی در مسیر اثبات و تبیین این نعمت بکوشیم و همین شیوه شکرگزاری، این کم ترین را بر آن داشت تا به قدر وسع خود نکاتی را پیش روی خوانندگان قرار دهم.

وحدت در سایه جبل الهی

شاید عده ای بر این باور باشند که مسأله جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)،

ص: 13

1- ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص 177.

2- ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج 2 ص 613.

موضوعی است که از آن بیش از چهارده قرن می گذرد، بنابراین پرداختن به آن نه تنها سودی ندارد؛ بلکه بر طبل اختلاف میان دو مذهب مهم اسلام؛ یعنی شیعه و سنی می کوبد و بیش از پیش، زمینه های برهم خوردن وحدت مسلمانان را فراهم می کند.

مگر وحدت توصیه خداوند متعال در قرآن کریم نیست که می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (1)؛ به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

بنابراین برای چه بر آتش این اختلافات دامن می زنیم؟

خیلی کوتاه در پاسخ به این سخن باید گفت که این، سخن صحیحی است، همه امت اسلام باید بر محور حبل الله اجتماع کنند و متفرق نشوند، اما مقصود قرآن کریم از حبل و ریسمان الهی چیست؟

آیا مقصود آیه شریفه آن است که هر تجمع و وحدتی، پسندیده و نیکوست؟

روشن است که اگر همه مردم عالم بر باطلی اجتماع کنند، این وحدت هرگز باعث نمی شود که آن باطل به حق تبدیل شود. بنابراین آن وحدتی ارزشمند است که گرداگرد حق و حقیقت صورت گیرد. و گرنه وحدت بر محور کفر و بت و بت پرستی هرگز

ص: 14

مقصود قرآن نیست.

از این رو هر اتحاد و وحدتی مقدس نیست؛ بلکه وحدت بر محور «حبل الله» مقدس و مورد رضایت خداست.

برای فهم بهتر آیه شریفه، می‌باست ابتدا مقصود از «حبل الله» روشن شود.

به این روایت توجه کنید:

«پیشوای چهارم امام سجاد(علیه السلام) می‌فرماید:

روزی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) با یارانش در مسجد نشسته بود که به اصحاب روی کرد و فرمود: از این در مردی بهشتی بر شما وارد می‌شود و پرسش‌هایی را که مورد نیاز اوست مطرح می‌کند.

در این هنگام مردی بلند قامت که به مردان قبیله مضر شباهت داشت، وارد شد. به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سلام کرد و نشست. آنگاه به پیامبر(صلی الله علیه و آله) روی کرد و گفت: ای فرستاده خدا! من شنیده‌ام که خداوند در قرآنی که فرستاده فرموده است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا).

مقصود از آن ریسمانی که خداوند به ما دستور فرموده تا به آن چنگ بزنیم و از آن پراکنده نشویم، چیست؟

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اندکی سر به زیر انداخت، سپس سر برداشت و با دست به امیر مؤمنان علی(علیه السلام) اشاره کرد و فرمود:

هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ فِي دُنْيَاهُ وَلَمْ يَضِلَّ فِي آخِرَتِهِ؛ این است همان ریسمان خدا که هر کس به آن

ص: 15

چنگ زند در دنیا محفوظ است و در آخرت گمراه نیست.

آن مرد برخاست و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را از پشت سر در آغوش گرفت و می گفت:

اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَحَبْلِ رَسُولِهِ؛ به ریسمان خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنگ زدم.

آن گاه از مسجد بیرون رفت. پس از رفتن او شخصی برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! اجازه می دهید که از او بخواهم که برای من از خدا آمرزش بطلبد؟

پیامبر اجازه داد. آن مرد خود را به او رساند و از او خواست که برایش از خدا طلب آمرزش کند.

آن شخص گفت: آیا گفت و گوی من و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شنیدی؟

گفت: آری.

گفت: اگر دست به همان ریسمان داشته باشی خداوند تو را مورد مغفرت قرار می دهد، و گرنه مورد آمرزش خدا نخواهی بود» (1). مقصود آن است که اگر انسان خود به ریسمان خدا چنگ نزند دعا کردن دیگری چه سودی برای او خواهد داشت؟

بنابراین روایت، دستور خداوند در قرآن بر هر وحدت و اجتماعی نیست؛ بلکه وحدت فقط گرداگرد وجود امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

ص: 16

از این رو هر تلاشی و لو اندک که در مسیر معرفی و نصرت حضرت امیر(علیه السلام) باشد نه مخالف این آیه شریفه است و نه مخالف عقل و منطق، در واقع تلاشی است برای برپا کردن وحدت حقیقی در میان آحاد مسلمانان.

البته توفیق یار شد که در این زمینه نگاشته ای را برای مخاطب عموم مردم بنویسم، به همین جهت تمام توانم را به کار گرفته ام تا از عباراتی آسان و ساده استفاده کنم.

این نگاشته بدون هیچ گونه تعصبی و با تکیه بر فهم عقلانی مردم و با نیم نگاهی به منابع نقلی، مسأله جانشینی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را بررسی می کند و در دو بخش سامان یافته است:

بخش یکم: مبانی عقلی.

بخش دوم: مبانی نقلی.

امید است مورد استفاده حقیقت جویان و تشنگان معارف زلال اهل بیت(علیهم السلام)؛ به ویژه امیر مؤمنان(علیه السلام) قرار بگیرد و من نیز بتوانم به اندازه ذره ای کم و ناچیز از دریای بیکران رحمت حضرت امیر مؤمنان علی(علیه السلام) برای خود توشه ای بردارم و پیش کشی برای ظهور فرزند عزیزشان امام عصر(علیه السلام) باشد.

آنچه در این نگاشته می آید چند جمله ای در مظلومیت امیر غدیر(علیه السلام) است. ان شاء الله این اثر مورد توجه بضعه عالم وجود صدیقه بتول،

ص: 17

زهرای اطهر سلام الله علیها قرار گیرد.

در ب-زم وصالش همه کس طالب دیدار

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد؟

سیزدهم رجب 1442

اسفندماه 1399

مشهد مقدس رضوی (علیه السلام)

سید علیرضا عصمتی

ص: 18

بخش یکم : مبانی عقلی

اشاره

ص: 19

واژه «مبانی» جمع مبنی از ماده و ریشه «ب ن ی» گرفته شده و به معنای پایه و اساس هر چیزی آمده است. هدف ما از این عنوان آن است که در این بخش مطالبی مطرح می شود که بیشتر تکیه بر عقل و اندیشه دارد تا نقل.

در این بخش در پی آنیم که مسأله خلافت و جانشینی بلافصل حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به اندیشه و عقل مخاطب واگذار کنیم.

روشن است که هرکس قدرت اندیشیدن خود را به کار گیرد و بر تفکر و تعقل خود مهر تعطیلی نزنده باشد می تواند از این بخش بهره مند شود.

البته در کنار اندیشیدن، باید قلب نیز از فطرتی پاک برخوردار باشد تا دریچه ای برای ورود نور و هدایت باشد.

آری، شخصی که در پی حق و حقیقت و هدایت است، در ابتدا باید دل از همه تعصب های قومی و فرقه ای پاک کند و غرض ورزی های مرسوم را به کناری گذارد و با تفکر و اندیشه و درخواست از خداوند به سمت هدایت رهنمون شود؛ چرا که هدایت و معرفت صانع و کار خداست. قرآن کریم می فرماید:

ص: 21

(إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ) (1)؛ و البته بر ماست که (خلق را) هدایت کنیم.

همچنین در آیه دیگری می فرماید:

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (2)؛ حقیقتاً ما راه درست را نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد، خواه ناسپاس باشد.

در طول تاریخ انسان های زیادی بوده اند که به رغم دیدن آن همه معجزات از پیامبران الهی، نه تنها در صف یاران فرستادگان خدا وارد نشدند؛ بلکه با آنان سخت دشمنی کردند. نمرودها، فرعون ها، سامری ها و ابولهب ها در تاریخ کم نبودند.

وقتی شیطان قسم خورد که مانع هدایت انسان شود و او را گمراه کند و گفت:

(...فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) (3)؛ بنابر آیه دیگر شیطان گفت: (...فَبِمَا أَعُوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) (4)؛ در صراط مستقیم می نشینم و مانع ورود و عبور مردم از صراط می شوم. با این حال دیگر فرصت تردید و شک و ریب نیست. دشمنی قسم خورده که به دنبال فرصت برای نابودی و گمراه کردن نسل بشر است.

ص: 22

1- . سوره الیل، آیه 12.

2- . سوره الانسان، آیه 3.

3- . سوره ص، آیه 82.

4- . سوره الاعراف، آیه 83.

به باور شیعه، امامت مقامی است که ادامه و دنباله رسالت است. امام، همان شخصیتی است که پس از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) حافظ دین و شریعت است و تبیین معارف و احکام الهی بر عهده اوست. یعنی همان طوری که پیامبران حجت خداوند بر روی زمین هستند، امام نیز حجت و خلیفه خداست که اگر تنها برای لحظه ای امام بر روی زمین نباشد، همه مردم زمین هلاک می شوند.

بنابراین همه شئون پیامبر برای امام نیز ثابت است؛ مگر دریافت وحی.

علاوه بر این شیعه معتقد است که انتصاب و انتخاب امام نیز همچون پیامبر از جانب خداوند است، حتی پیامبر نیز در تعیین امام نقشی ندارد.

به عبارت دیگر، شیعه مقام امامت را نیز همچون مقام نبوت یک منصب الهی می داند و نتیجه این اعتقاد از نگاه شیعه، همان امامان دوازده گانه (علیهم السلام) هستند که توسط خداوند انتخاب شده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن بزرگواران را معرفی کرده است.

سه ویژگی عمده برای امام

اشاره

در مقابل، اهل تسنن امامت را مقامی انتصابی از جانب خداوند نمی دانند؛ بلکه به باور آنها مردم جانشین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را مشخص و

معین می کنند.

آنان برای امام انتخاب شده از جانب مردم، سه ویژگی عمده را به عنوان معیار و ملاک انتخاب مردم قرار داده اند: علم، عدالت و شجاعت.

بنابراین، تنها کسی می تواند جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد که در علم، عدالت و شجاعت سرآمد همه مردمان باشد و مردم نمی توانند هر شخصی را به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) انتخاب کنند.

اگر ما با معیار و ملاک اهل سنت همراه شویم، این پرسش را مطرح می کنیم که به راستی این سه ویژگی در کدام یک از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وجود داشته است؟

اگر با توجه به ادله نقلی ثابت شود که عالم ترین، عادل ترین و شجاع ترین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، یکی از اصحاب - مثلاً ابوذر - است، در این صورت اگر کس دیگری بر او مقدم شده و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) شود، تقدیم مفضول بر فاضل خواهد بود و قبیح و نادرست است.

یعنی اگر عالمی باشد و انسان سراغ جاهل برود و عادل باشد و انسان سراغ ظالم برود و بزدل یا ترسورا بر شجاع مقدم کند، عقل و عقلاء او را تقبیح کرده و رفتار او را بر نمی تابند.

در این فرض انسان باید در حاکمیت عقل خود قرار گیرد و به فهم و درک خود پایبند باشد. اینک به بررسی این سه ویژگی در خلفای سه گانه در قیاس با حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می پردازیم.

ص: 24

اشاره

علم در این جا بدان معناست که جانشین پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) باید به اصول و فروع دین به صورت کامل آگاهی کامل داشته باشد و هیچ نقطه تاریکی در فهم دین و شریعت برای وی وجود نداشته باشد.

به سخن دیگر، جانشین پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) باید بتواند با قدرت علم و دانشی که دارد در برابر همه پرسش های مرتبط با دین پاسخ مناسبی ارائه کند. اگر عالمان دیگر ادیان پرسشی را مطرح کنند، با عقل و برهان و منطق پاسخگویشان باشد و در مواردی که مردم با یکدیگر اختلاف نظر دارند بتواند با قضاوت صحیحی که مبتنی بر آموزه های دینی است اختلاف آنها را رفع کند.

علی(علیه السلام) دروازه علم و دانش نبوی

حال با توجه به منابع نقلی، باید دید که چه کسی در میان اصحاب پیامبر، عالم ترین است؟

در منابع متعددی، دانشمندان اهل سنت این حدیث را از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) روایت کرده که آن حضرت فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا(1)**؛ من شهر علم هستم و علی(علیه السلام) درب این شهر است.

ص: 25

1- . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ج3 ص137. ابن حجر، لسان المیزان، ج2 ص123 .

مشابه این روایت، نقل دیگری در منابع اهل سنت وجود دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بِأُيُوبَ (1)؛ من خانه حکمت هستم و علی (علیه السلام) درب این خانه است.

در نقل دیگری در منابع اهل سنت سخن از شهر فقه و فقاہت به میان آمده است آنجا که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْفَقْهِ وَعَلِيٌّ بِأُيُوبَ (2)؛ من شهر فقه هستم و علی (علیه السلام) درب این شهر است.

در نهایت بنابر نقل اهل سنت در روایت دیگری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ (3)؛ علی (علیه السلام) بهترین مردم است و هرکس آن را نپذیرد، کافر است.

البته در این زمینه احادیث و روایات متعدد دیگری نیز از اهل سنت نقل شده که تنها به جهت اختصار به همین مقدار بسنده می کنیم. بنابراین، از این روایات می توان استفاده کرد که شهر علم، حکمت و فقه

ص: 26

1- . احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج 2 ص 634؛ ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج 1 ص 64. ابن مغزلی، مناقب علی، ص 144.

2- . آجری بغدادی، الشریعه، ج 4 ص 2068؛ ابوطاهر السلفی، المشیخه البغدادیه، ج 11 ص 1 (مخطوط).

3- . ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج 5 ص 14؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 8 ص 445؛

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) دربی به جز امیر مؤمنان علی مرتضی(علیه السلام) ندارد. اگر کسی بخواهد وارد شهری شود به ناچار باید از درب این شهر وارد شود.

بنابراین، اگر کسی بخواهد به ساحت علم و دانش و حکمت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) راه یابد می بایست از درب آن اقدام کند.

بدیهی است که این روایات تنها برای علی بن ابی طالب(علیهما السلام) بیان شده و برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چنین روایاتی با این صراحت، بیان نشده است.

علاوه بر این، خود حضرت امیر(علیه السلام) نیز فرموده است:

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ (1)؛ رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هزار باب علم را برای من روشن ساختند که از هر بابی، هزار باب و حقیقت علمی دیگر گشوده می گردد.

همچنین بارها حضرتش بر فراز منبر می فرمودند:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْقِدُونِي (2)؛ پیش از آنکه از میان شما بروم از من بپرسید.

بنابراین، امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به عنوان یکی از صحابه پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)؛ آن هم نه یک صحابه عادی، کسی است که نخستین مسلمان بوده و در همه سختی ها و مشقت ها یار و غمخوار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بوده است. در

ص: 27

1- . فخررازی، التفسیر الکبیر، ج 8 ص 200.

2- . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 2 ص 383؛ ابوعمرالدانی، السنن الواردة فی الفتن، ج 4 ص 838؛ خطیب بغدادی، الفقیه و المتفق، ج 2 ص 351.

تمام جنگ‌ها جانفشانی‌های آن امام همام (علیه السلام) زبازد خاص و عام است.

روی این پایه و به حکم قاعده عدالت صحابه، حضرت امیر (علیه السلام) هرگز دروغ بر زبان جاری نکرده است.

حال در این روایت حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یک میلیون باب علم برای من گشوده است و با پشتوانه همین قدرت علمی بر فراز منبر همگان را به پرسش علمی از خود فرا می‌خواند.

بدون شک تنها کسی که به همه علوم مرتبط با دین و شریعت آگاهی داشته باشد، می‌تواند چنین سخن بگوید.

نگاهی به ویژگی‌های علمی و دانش خلفای دیگر

اشاره

اما در مقابل این جایگاه علمی، خلفای سه‌گانه همواره به عجز و ناتوانی خود در زمینه‌های مختلف اقرار نموده‌اند.

1. ابوبکر بن ابی قحافه

برای نمونه ابوبکر بن ابی قحافه در نخستین سخنرانی خود بعد از رسیدن به خلافت گفت:

قَدْ وَلَّيْتُ أَمْرَكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ (1)؛ من حاکم شما شدم و حال آنکه از شما بهتر نیستم.

بنابر نقل معتبر دیگر، ابوبکر بر فراز منبر می‌نشست و می‌گفت:

ص: 28

1- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج 3 ص 136؛ ابن درید الازدی، المجتبی، ص 15. ابن جوزی، صفه الصفوه ج 1 ص 98

إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِبُنِي فَإِنْ اسْتَقَمْتُ فَأَعِينُونِي وَإِنْ عَصَيْتُ فَاجْتَنِبُونِي وَإِنْ زَعْتُمْ فَمُؤْمِنُونَ(1)؛ به درستی که مرا شیطانی هست که فریبم می دهد، اگر در کار و راهی درست رفتم مرا کمک کنید و اگر گناه و اشتباه کردم از من دوری کنید و اگر کج و غلط رفتم مرا به راه درست باز گردانید.

در این جا ابوبکر خود به اینکه بهترین مردم نیست، اقرار می کند. همچنین اعتراف می کند که شیطانی دارد که او را فریب می دهد.

همچنین محدثان اهل سنت روایت کرده اند که ابوبکر از معنا و تفسیر برخی از آیات آگاهی نداشت. به عنوان نمونه از وی درباره آیه (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا)(2) سؤال کردند و او پاسخی نداشت.(3)

حال باید این پرسش را مطرح کنیم که آیا کسی که در مقام علمی به جایی رسیده که درب شهر علم پیامبر(صلی الله علیه و آله) است، به همه علوم آگاهی دارد و می تواند به همه سؤالات پاسخ دهد، بهتر است که جانشین پیامبر شود یا کسی که از معنای آیات قرآن نیز آگاهی ندارد؟

به راستی عقل و اندیشه کدام یک را جایز می داند؟

آیا کسی که به فرمایش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) «خیر البشر» است، بهتر است

ص: 29

1- . معمربن راشد، الجامع، ج 11 ص 336؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 3 ص 159؛ طبری، تاریخ الطبری، ج 3 ص 224؛ ابن جوزی،

المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج 4 ص 69

2- . سوره عبس، آیه 31.

3- . قاسم بن سلام، فضائل القرآن، ص 375؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ج 6 ص 136.

که در مقام جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گیرد، یا کسی که خود اقرار دارد که بهترین مردمان نیست و شیطانی وجود دارد که او را فریب می دهد؟

به واقع اگر قرار باشد خلیفه پیامبر را مردم انتخاب کنند، عقل انسان کدام را انتخاب می کند؟

2. عمر بن خطاب

البته این مطالب مخصوص ابوبکر بن ابی قحافه نیست؛ بلکه خلفای دیگر نیز وضعیت مشابهی دارند.

درباره عمر بن خطاب نقل شده که روزی شخصی به عمر گفت: در سفری بوده و جنب شده و آبی برای غسل نیافته است، (یعنی در واقع از حکم مسأله جنابت پرسش کرده است).

عمر در پاسخ این شخص می گوید: نباید نماز بخواند!

عمار که در آنجا حاضر بود، با نقل قصه ای به سخن عمر اعتراض می کند و سخن او را رد می نماید. (1)

طبق این گزارش عمر بن خطاب از حکم تیمم آگاهی نداشته است. طبق فتوای عمر اگر تا چند ماه آبی برای وضو پیدا نشود شخص نباید نماز بخواند. ای بسا خود عمر هم تا آبی پیدا نمی کرده نماز نمی خوانده است.

به راستی آیا عمر تا پیش از خلافتش این آیه را نخوانده بوده که

ص: 30

1- . طیالسی، مسند ابی داود، ج 2 ص 30؛ عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج 1 ص 238؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج 1 ص 280.

خداوند می فرماید:

(فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا)⁽¹⁾؛ وقتی آب نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید.

در برخی از منابع اهل سنت روایت شده است که عمر درباره خود می گفته:

كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ؛ همه مردم از عمر داناتر هستند.⁽²⁾ جالب است که درباره عدم آگاهی عمر از احکام الهی، گزارشات متعددی نقل شده که به جهت اختصار تنها به یک گزارش بسنده می کنیم:

ابن قیّم جوزیه (متوفای 751 هـ - ق) که از شاگردان ابن تیمیه حرّانی است و با او به زندان دمشق رفت و در انتشار کتاب های وی نقش به سزایی داشت در عبارتی مشهور درباره عمر بن خطاب به عدم دانش و آگاهی عمر به جزئی ترین مسائل شرعی تصریح می کند. موارد ذیل از کتاب «اعلام الموقعین عن رب العالمین» نقل می شود.

1. عمر از مسأله تیمم آگاهی نداشت؛ حتی اگر یک ماه بدون آب می ماند، نماز نمی خواند.

2. عمر حکم دیه انگشتان را نمی دانست و درباره انگشت ابهام و

ص: 31

1- . سوره النساء، آیه 43؛ سوره المائدة، آیه 6.

2- . ابن ابی خثیمه، التاریخ الکبیر (السفر الثالث)، ج 3 ص 117؛ هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج 4 ص 284.

قضاوت اشتباهی انجام داد.

3. عمر حکم استیذان(1)

را نمی دانست تا اینکه ابوموسی اشعری و ابوسعید خدری به او گفتند. 4. عمر حکم ارث زن از دیه مرد را نمی دانست تا اینکه ضحاک بن سفیان کلایی با این که از اعراب بادیه نشین بود، این مسأله را برای عمر روشن کرد.

5. عمر حکم املاص زن(2)

را نمی دانست و از دیگران پرسید.

6. عمر حکم جزیه مجوسیان را نمی دانست که عبدالرحمان بن عوف به او خبر داد.

7. عمر حکم سقوط طواف وداع از حائض را نمی دانست تا اینکه روایت پیامبر را در خلاف حکم خود شنید.

8. عمر حکم مساوی بودن دیه انگشتان را نمی دانست.

ص: 32

-
- 1- . به صورت کوتاه استیذان اجازه ورود به مکانی است که پیامبر فرمود: اگر به درب خانه مسلمانی رفتید و تا سه مرتبه اجازه خواستید و او پاسخ نگفت برگردید. عمر این سخن را نمی دانست و از ابوموسی خواست تا شاهد اقامه کند. ابوموسی نیز نزد انصار رفت و ابوسعید خدری را به عنوان شاهد به نزد عمر بن خطاب برد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: صحیح بخاری ج 8 ص 157 ح 7353 «کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه باب الحجه علی من قال إنّ احکام النبی کانت ظاهره». صحیح مسلم، ج 6 ص 179 ح 5526. «کتاب الاستئذان».
 - 2- . املاص زن؛ یعنی زنی بچه خود را سقط کند یا کاری انجام دهد که منجر به سقط شود. تفصیل این جریان در صحیح بخاری، ج 6 ص 2531 ذکر شده است.

9. عمر جریان متعه حج را نمی دانست و از آن نهی می کرد.

10. عمر جایز بودن نامگذاری به اسامی پیامبران را نمی دانست.

ابن قیّم پس از نقل این موارد آورده است که عمر پس از آنکه به حکم مهریه زنان توسط زنی آگاهی یافت، گفت:

كُلُّ أَحَدٍ أَفْقَهُ مِنْ عَمْرِ حَتَّى النَّسَاء(1)؛ هر شخصی از عمر آگاه تر است حتی زنان.

این تنها قسمتی از جهل و نادانی عمر بن خطاب به احکام الهی بود.

مهم آن است که ابن قیّم جوزیه که مورد وفاق همه عالمان اهل سنت حتی وهابی هاست به این مطالب اقرار کرده است. پس چیزی نیست که بتوان با عنوان فضا سازی شیعه علیه خلفا آن را به کناری وانهاد.

2. عدالت و دادگری

اشاره

ویژگی دومی که می تواند به عنوان معیار و ملاک انتخاب جانشین پیامبر لحاظ شود، عدالت و دادگری است. عدالت در مقام حکمرانی و عدالت در مقام قضاوت که دو مقام مهم در بحث عدالت هستند.

ص: 33

1- . ابن قیّم جوزیه، اعلام الموقعین عن رب العالمین، ج 4 ص 22.

به راستی آیا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) اهل عدالت است یا خلفای سه گانه؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سخنی عام به حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید:

أَنْتَ تُبَيِّنُ لِأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي (1)؛ تو پس از من هر آنچه امت در آن اختلاف دارند واضح و آشکار می سازی. با تکیه بر این عبارت می توان گفت که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) به تصریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از ایشان هر اختلافی که در میان امت اسلام پدید آید، رفع می کند؛ چه اختلاف در امر حکمرانی، چه در امر قضاوت و چه در مسائل شرعی و احکام اسلامی.

به راستی کسی که از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین جایگاهی دارد و در هر امری می تواند تردیدها و شک ها را برطرف سازد، سزاوار جانشینی و امامت پس از پیامبر است. اگر همه امت اسلام گرد او جمع می شدند هیچ اختلافی پدید نمی آمد و عدالت حقیقی آشکار و هویدا می شد.

در منابع دیگر اهل سنت نیز درباره حضرت علی بن ابی طالب (علیهما السلام) آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جمع اصحابشان فرمود:

ص: 34

1- . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3 ص 132؛ نیشابوری در ادامه این روایت آورده است: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ» طبق این تعبیر این حدیث طبق شروط حدیث صحیح از منظر بخاری و مسلم حدیثی صحیح تلقی می شود.

وَأَقْضَاهُمْ عَلَيَّ (1)؛ بهترین داور در میان شما علی (علیه السلام) است.

مشابه این تعبیر، توسط عمر نیز روایت شده است که وی با عبارت «أَقْضَانَا عَلِيٌّ» یا «علی أقضانا؛ علی (علیه السلام) بهترین داور ماست» به این نکته اشاره کرده است. (2) همه این تعبیر در واقع بیان دیگری از حدیث مشهور پیش رو از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که می فرماید:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ (3)؛ علی با حق و حق با علی است، هر جا که علی باشد حق نیز همان جا خواهد بود.

جالب آن که حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در زمان حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در شهر مدینه در میان مردم قضاوت کرده است. (4)

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به گاهی که علی بن ابی طالب (علیهما السلام) را به سوی یمن رهسپار کرد فرمود:

به سوی یمن حرکت و با کتاب خدا میان مردم قضاوت کن. آن گاه

ص: 35

1- ابن راشد، جامع معمر بن راشد، ج 11 ص 225؛ ابن ماجه، السنن، ج 1 ص 107؛ ابن عبدالبر، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ج 3 ص 1102.

2- مالک بن انس، الموطأ؛ ج 6 ص 33؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ج 6 ص 138. بلاذری، انساب الاشراف، ج 2 ص 97.

3- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 16، ص 470؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 42 ص 449. ابن مغزلی، المناقب، ص 170. هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 7 ص 235.

4- ابن حنبل، فضائل الصحابه، ج 2 ص 654

سپاس خدای را که در خاندان من کسی را قرار داده که داوری او مانند داوری پیامبران است. (1)

البته قضاوت های امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(علیهما السلام) در زمان خلافت خلفای سه گانه با آنکه منصب قضاوت نداشتند نیز از مهم ترین شواهد این سخن است که همواره مسائل پیچیده به دست حضرت امیر(علیه السلام) حل و فصل می شد.

علاوه بر عدالت در منصب قضاء، عدالت حضرت امیر(علیه السلام) در حکمرانی نیز از برجسته ترین اتفاقات آرمان گرایانه تاریخ اسلام است که تنها ورق زدن صفحات نهج البلاغه می تواند این مسأله را به روشنی آشکار سازد.

خلفا و عدالت

برای آنکه بدانیم خلفا تا چه اندازه به عدالت در حکمرانی و قضاوت پایبند بوده اند و اینکه که تا چه حد از ظلم و پلیدی دور هستند، تنها به نقل یک جریان که در منابع متعددی گزارش شده، بسنده می کنیم:

مالک بن نویره یکی از اصحاب پیامبر(صلی الله علیه و آله) است، پیامبر به او مژده بهشت داده بود. از آنجا که مالک به همراه قبیله اش در بیرون از مدینه زندگی می کرد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را مأمور دریافت زکات و صدقات بنی حنظله قرار داده بود و به نوعی نماینده پیامبر(صلی الله علیه و آله) در خصوص جمع آوری زکات

ص: 36

مالک مأموریت داشت که پس از جمع آوری صدقات و زکات، آن اموال را در میان فقیران و مستمندان قبیله خود تقسیم نموده تا نیازی نباشد این اموال به مدینه بازگردد. پس از شهادت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) عدّه ای با جبر و زور اجازه ندادند خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پا بگیرد. آنان ابوبکر را به عنوان خلیفه معرفی کرده و خلیفه قرار دادند. یکی از کسانی که خلافت وی را نپذیرفت مالک بن نویره بود. او به همراه قبیله اش خلافت وی را مشروع نمی دانستند.

ابوبکر و دستگاه حکومتی او به این بهانه که مالک بن نویره از ارسال صدقات به مدینه امتناع کرده و منکر حکم زکات شده، خالد بن ولید را به منظور جنگ با مالک به سوی قبیله او فرستاد.

مالک هنگامی که خالد بن ولید و سربازانش را دید، به افراد خود دستور داد که اسلحه به دست گرفته و آماده نبرد شوند.

خالد بن ولید وقتی دید که تمام قبیله مسلح شده اند، چنین وانمود کرد که به قصد جنگیدن نیامده و قصد دارد که امشب را مهمان مالک و قبیله اش باشد. مالک هنگامی که قسم های خالد را دید، سخن او را پذیرفت و دستور داد که جنگجویان قبیله سلاح های خود را بر زمین گذاشته و از خالد و سربازانش پذیرایی کنند.

ص: 37

اما در وقت نماز و زمانی که مالک و یارانش در حال نماز بودند، خالد به آنان حمله ور شد و عده بسیاری از آنان را کشتند. خالد بن ولید حتی به این اکتفا نکرد و در همان شب پس از قتل مالک بن نویره با بی شرمی تمام با همسر وی که زنی زیباروی بود، همبستر شد، آنگاه دستور داد سر مالک بن نویره و یارانش را در آتش قرار دهند و بر روی آنها دیگ های غذا بپا نمایند و... با بازگشت خالد به مدینه این خبر در سراسر مدینه منتشر شد. قتل عمد عده ای مسلمان که بسیاری از آنان از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، و زنا کردن با زنی که تنها ساعاتی از قتل شوهرش گذشته بود، جنایتی نبود که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت. (1)

پیش از آنکه ادامه جریان را نقل کنم از خوانندگان عزیز پرسشی دارم. به راستی وجدان خودتان را حاکم کنید اگر در دنیای امروز چنین جنایتی انجام می شد جامعه جهانی چه واکنشی در برابر آن داشت؟

سازمان های عدالت خواه و آزاد مردانی که برای رهایی مردم از ظلم حاکمان تلاش می کنند، چه عکس العملی نشان می دادند؟

اصلاً روی سختم با مسلمانان جهان است، خالد بن ولید جرمی مرتکب شد، قتل عمد گروهی از مسلمانان و ارتکاب عمل شنیع زنا آن هم در آن وضعیت و مجازات این جرم در اسلام مشخص

ص: 38

1- برای آگاهی از تفصیل جریان قتل مالک بن نویره و حواشی پس از آن ر.ک: واقدی، کتاب الرده، ص 103-108. عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج 10 ص 174. طبری، التاريخ، ج 3، ص 276-280. ابن حبان، السیره النبویه، ج 2 ص 433.

شده است.

انتظار ما مسلمانان این است که خلیفه ای که خود را اجرا کننده و حافظ احکام اسلام می داند باید این مجازات را اجرا کند، اگر چنین نکرد خود شریک جرم است. اگر در این مورد که فاجعه ای در تاریخ اسلام است، خلیفه بر مجرم غضب نکند و حکم خدا را بدون مماشات اجرا ننماید دیگر به آن اسلام و آن خلیفه هیچ امیدی نیست. اما در کمال ناباوری ابوبکر به خالد نگاهی کرد و گفت: ای خالد! کار بدی انجام دادی و در تشخیص وظیفه ات دچار اشتباه شدی، مبادا دوباره چنین کنی و با این زن همبستر شوی. (1)

همه مجازات خالد فقط همین یک جمله بود!

آری، سزاست که منادیان عدالت در تاریخ سر به زیر افکنده و به حال این اجرای عدالت از جان ناله سر دهند.

البته سخن ما این نیست که خلیفه قضاوت درستی انجام نداده است؛ بلکه سخن در آن است که خلیفه مسلمانان وقتی در برابر این جنایت که لکه سیاهی در تاریخ اسلام است، این گونه سکوت کند، در موارد دیگر حتی پاداش هم خواهد داد.

اینجاست که دیگر از آن اسلام جز اسمی باقی نخواهد ماند و از این رو است که باید همصدا با مولای متقیان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) گفت:

وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقُرْوِ مَقْلُوبًا (2)؛ اسلام لباس خود را

ص: 39

1- . همان.

2- . نهج البلاغه ص 158.

آنچه گذشت تنها نمونه ای از عدالت دستگاه خلافت بود و بیش از این سخنی نمی گویم و ای بسا که بیش از این سخنی نمی توان گفت. تنها قضاوت را به عهده فطرت های پاک و وجدان های بیدار می گذاریم. عثمان نیز در زمان حکمرانی اش، ظلم های متعددی انجام داد؛ ناعدالتی در تقسیم بیت المال و دست درازی به اموال مسلمانان از مشهورترین اقدامات عثمان است. او بیت المال را در میان نزدیکان خود و امویان تقسیم می کرد.

زندگی ملوکانه و پادشاهی عثمان زبازد تاریخ است. این اقدامات ناعادلانه باعث شد که برخی از صحابه پیامبر در برابر او ایستادگی کنند.

به عنوان نمونه عبدالله بن مسعود به عثمان اعتراض کرد و رفتار او را تغییر دادن دین خدا می دانست.

عثمان او را احضار کرد و به عبدالله بن زمعنه دستور داد که عبدالله بن مسعود را با اهانت از مسجد بیرون کند. او را مورد شکنجه قرار دادند تا جایی که دنده های پهلوی او شکست و به جرم آنکه بر بدن بی جان ابوذر نماز خوانده و آن را دفن کرده است، چهل تازیانه خورد. عبدالله بن مسعود بر اثر این ضربات به بیماری فتق مبتلا شد و از دنیا

آری، وقتی نماز خواندن بر بدن ابوذر جرم است، دیگر با خود او چه کرده اند؟ او را به شام، سپس به ریزه تبعید کردند و در غربت از دنیا رفت. (2) ابوذری که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او فرموده بود:

ما أَظَلَّتِ الْ-حَضْرَاءُ وَلَا أَقَّ-لَّتِ الْ-عَبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهَجٍ-وَهُ أَصْ-دَقُّ مِنْ أَبِي ذَرٍّ (3)؛ آسمان در زیر سایه خود، و زمین بر روی هموار خود، کسی راستگوتر از ابوذر جای نداده است.

علاوه بر این ناعدالتی های آشکار در مقام حکمرانی، در مقام قضاوت نیز، خلفا اشتباهات فراوانی داشته اند.

به عنوان نمونه در زمان خلافت عمر، زن بارداری را که زنا کرده بود، به حضور خلیفه آوردند. عمر در این مورد سؤال کرد و زن به گناه خود اعتراف نمود و عمر بی درنگ حکم سنگسار را صادر کرد.

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) این حکم را نادرست دانست و فرمود:

گرچه این زن عمل شنیع زنا را انجام داده و باید

ص: 41

1- . بلاذری، انساب الاشراف، ج 5 ص 524-526.

2- ابن هشام، سیره ابن هشام، ج 2 ص 524؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 4 ص 177؛ انساب الاشراف ج 5 ص 544.

3- . ابن طهمان هروی، مشیخه ابن طهمان، ص 190. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 4 ص 172. ابن ابی شیبه، المصنف، ج 6 ص 387. احمد بن حنبل، المسند، ج 36 ص 56 و ج 45 ص 485.

مجازات شود، اما فرزندی که در رحم دارد هیچ گناهی مرتکب نشده است. بنابراین تا زمان به دنیا آمدن کودک، حق اجرای حکم وجود ندارد. (1)

مشابه همین حکم نیز از جانب عمر درباره زن دیوانه ای صادر شد که باز هم امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این حکم را رد نمود و فرمود: خداوند برای دیوانه هیچ تکلیفی قرار نداده و تا زمانی که عاقل نگردد حکم و مجازاتی بر او اجرا نمی شود. (2)

عمر در هر دو مورد، حکم امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را پذیرفت و به جهل خود اعتراف کرد.

عمر همواره می گفت:

لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ (3)؛ اگر علی نبود بی تردید عمر هلاک می شد.

آری، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: 42

-
- 1- . مجلسی، بحار الأنوار، ج 40 ص 250 ح 25؛ مفید، الارشاد، ج 1 ص 204، مناقب ابن شهر آشوب، ج 2 ص 184.
 - 2- . الموصلی، المسند، ج 1 ص 440 ح 587؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 40 ص 250 ح 24؛ مفید، الارشاد، ج 1 ص 203.
 - 3- . ماوردی، الحاوی الکبیر، ج 12 ص 115؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج 3 ص 1103. ابن تیمیه نیز در منهاج السنه این قصه را صحیح می داند، اما توجیهاتی برای آن ذکر کرده است. برای مثال ابن تیمیه می گوید: شاید عمر نمی دانسته که این زن حامله است! و اصل هم عدم علم است! ابن تیمیه حرانی، منهاج السنه النبویه، ج 6 ص 41.

هرگاه در میان گروهی، شخصی حاکم شود در حالی که داناتر از او در میان مردم باشد، همواره وضعیت این قوم رو به بدی و نابودی خواهد رفت. (1)

آیا کسی که به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره با حق است و حق با اوست می بایست جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد، یا کسی که بیت المال مسلمانان را چپاول می کند و صحابه بزرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تبعید می کند؟

به راستی عقل و وجدان چه حکم می کند؟

3. شجاعت

اشاره

پیش تر گذشت که شجاعت یکی از معیارهای تعیین خلیفه در نگاه اهل سنت است.

به راستی چه کسانی با تمام قدرت خود، جان و مال خود را در طبق اخلاص قرار داده و با قدرت و رادمردی از کیان اسلام دفاع کردند؟

آیا کسی که همیشه در صف اول مبارزه با دشمنان اسلام است و جانفشانی ها و فداکاری هایش در تمامی جنگ ها زبانزد تاریخ است، سزاوار جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، یا کسانی که در همه صحنه های حساس پا به فرار گذاشته اند؟

ص: 43

1- . ابن ادریس حلی، مستطرفات السرائر، ص 255 - 256؛ بحار الأنوار، ج 10 ص 143.

آری، این علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در جنگ احد از جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با رشادت محافظت کرد. پس از آنکه عبدالله بن جبیر به گمان پیروزی و طمع جمع آوری غنیمت، سنگر خود را رها کرد، خالد بن ولید که در کمین همین فرصت بود، با سربازان خود از تنگه احد به سمت مسلمانان حمله کرد.

این حمله پیروزی مسلمانان را به شکست تبدیل نمود و هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند که حمزه سیدالشهداء عموی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مهم ترین شهید جنگ احد بود.

از سویی در بحبوحه جنگ شخصی از میان جمعیت فریاد زد: محمد نیز کشته شده است.

این شایعه به سرعت در میان سپاهیان پیچید. اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زخمی شده و دندان ایشان شکسته شده بود.

در این شرایط حساس که مسلمانان بیش از هر چیزی به مقاومت و شجاعت نیازمندند، موقعیت حساس جنگی، کیان سپاه اسلام در خطر است، باید ایستاد و جنگید. اما در کمال ناباوری ابوبکر، عمر و عثمان همچون بسیاری دیگر از مسلمانان، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در میان دشمن رها کرده و پا به فرار گذاشتند.

این جریان در منابع اهل سنت به صورت پرتکرار گزارش شده

در میان همه این فراریان تنها امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود که با نهایت شجاعت و فداکاری ایستاد و از جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محافظت کرد؛ تا جایی که منادی بین آسمان زمین نداداد:

لا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ، وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ (2)؛ شمشیری چون ذوالفقار و جوانمردی همچون علی وجود ندارد.

در جنگ خیبر نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در ابتدا ابوبکر را برای تصرف قلعه خیبر به همراه سربازانی گسیل داشت؛ اما او پا به فرار گذاشته و شکست خورده برگشت. (3)

پس از ابوبکر این عمر بود که به قصد تصرف قلعه و به دستور پیامبر حرکت کرد، او نیز همانند ابوبکر در حالی توسط افرادش به ترس متهم می شد، فرار کرد. (4)

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پس از مشاهده این ترس و شکست، فرمود:

ص: 45

-
- 1- . ابوداود طیالسی، المسند، ج 1 ص 8. (فرار ابوبکر از جنگ احد)؛ ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء ج 1 ص 87 (فرار ابوبکر از جنگ احد)؛ طبری، تفسیر الطبری، ج 7 ص 327؛ (فرار عمر از جنگ احد)؛ فخررازی، التفسیر الکبیر، ج 9 ص 398؛ (فرار عمر در جنگ احد و البته توجیه این فرار) بخاری، الصحیح، ج 5 ص 155 (فرار عمر از جنگ حنین).
 - 2- . ابن هشام، سیره ابن هشام، ج 2 ص 100. طبری، تاریخ الطبری، ج 2 ص 514.
 - 3- . حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 39.
 - 4- . ابن ابی شیبه، المصنف، ج 7 ص 396؛ حاکم نیشابوری، المستدرک الصحیحین، ج 3 ص 40.

فردا پرچم را به دست کسی خواهیم داد که حمله کننده ای است که هرگز فرار نمی کند، خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. خداوند این قلعه ها را به دست او می گشاید و پیروزی را نصیب مسلمانان خواهد کرد.⁽¹⁾ امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را فراخواند و پرچم را به آن دلاور مرد بی نظیر سپرد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرچم را گرفت و به میدان نبرد گام نهاد و مرحب خیبری را کشت و قلعه را تصرف کرد.

فتح قلعه خیبر به دست توانای حضرت علی (علیه السلام) چنان مشهور است که هیچ کسی یارای انکار آن را ندارد.

قصد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اینکه در ابتدا ابوبکر و عمر را به میدان فرستادند این بود که همگان ترس آنان در مقابل شجاعت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را ببینند.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای 656هـ - ق) به نقل از ابوجعفر اسکافی چنین می نویسد:

ابوبکر از جهت شجاعت نزد عرب کمترین مردم بود، او نه تیری

ص: 46

1- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2 ص 85. ابن ابی شیبہ، المصنف ج 6 ص 367 و 370. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج 2 ص 637؛ همو، المسند، ج 2 ص 168. بخاری، الصحیح، ج 4 ص 47.

انداخت، نه شمشیری کشید و نه کسی را در هیچ جنگی کشت. (1)

ترس و عدم شجاعت ابوبکر و عمر در جنگ خندق نیز در منابع تاریخی گزارش شده است؛ هنگامی که عمرو بن عبدود از خندق عبور کرد و در مقابل مسلمانان شروع به رجزخوانی کرده و مبارز طلید، تنها امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بود که از جای برخاسته و داوطلب پیکار با عمرو بن عبدود شد.

هنگامی که امیر دلاور اسلام با عمرو رو به رو شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ لِلشَّرِكِ كُلِّهِ (2)؛ اکنون تمامی ایمان در برابر تمامی شرک قرار گرفته است.

به واقع می توان گفت که پیروزی حضرت امیر (علیه السلام) در این نبرد به تنهایی اسلام را نجات داد. به همین جهت پاداش ضربت حضرت علی (علیه السلام) در این جنگ، از عبادت جن و انس برتر شمرده شده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این خصوص فرموده است:

ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ (3)؛ یک

ص: 47

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 13 ص 280 چنین می نگارد: «و حاله حاله و هو أضعف المسلمین جناناً و أقلهم عند العرب تره، لم یرم قط بسهم و لا سلّ سیفاً و لا أراق دمأً و هو أحد الأتباع غیر مشهور و لا معروف و لا طالب و لا مطلوب فکیف یجوز أن یجعل مقامه و منزلته مقام رسول الله (صلی الله علیه و آله) و منزلته؟».

2- دمیری، حیاة الحیوان الکبری، ج 1 ص 387؛ مهلبی، المآخذ علی دیوان ابی الطیب المتنبی، ج 3 ص 170.

3- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3 ص 34. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد ج 14 ص 536 «لَمُبَارَزَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرٍو بْنِ عَبْدِ وَدِّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

ضربه علی در روز خندق از عبادت جن و انس برتر و بالاتر است.

آری، می توان با صدایی رسا این گونه فریاد زد: نهال درخت دین اسلام توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کاشته شد، اما دلاوری ها، شجاعت ها و رشادت های حضرت علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بود که در کنار فداکاری های پیامبر، این درخت را پا برجای نگه داشت و به ثمر نشان داد.

معیارهای عقلی و جانشین واقعی

از مجموع آنچه که تاکنون گفته شد می توان چنین نتیجه گرفت که بنابر معیارهای عقلی یاد شده، تنها امیر مؤمنان علی (علیه السلام) جانشین بلافصل پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ از نگاه شیعه مسأله جانشینی و امامت پس از پیامبر به دست خدا و انتصاب الهی است و مردم در انتخاب خلیفه هیچ نقشی ندارند.

اما اگر امر انتخاب خلیفه به دست مردم هم باشد می بایست معیارها و ملاک هایی برای انتخاب جانشین وجود داشته باشد. نمی شود که امر سرپرستی امت با قرعه و مشابه آن تعیین شود.

بنابراین سه معیار علم، عدالت و شجاعت به عنوان ملاک های تعیین جانشین، اگر در میان امت پیامبر کسی باشد که در هر سه مورد

از دیگران برتر باشد، امر سرپرستی امت باید به او سپرده شود. و اگر کسی این سه شرط و یا حتی یکی از این سه شرط را نیز دارا نباشد، نباید به عنوان جانشین پیامبر انتخاب شود.

با توجه به آنچه گذشت دانسته شد که ابوبکر، عمر و عثمان چه از جهت علم، چه از جهت عدالت و چه از جهت شجاعت بدون تردید قابل مقایسه با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) نیستند.

چرا که عقل مقدم داشتن جاهل بر عالم، ظالم بر عادل و ترسو بر شجاع را قبیح می داند. بنابراین؛

مقدم داشتن و برتری دادن جاهل بر عالم، قبیح و ناپسند است!

مقدم داشتن و برتری دادن ظالم بر عادل، قبیح و ناپسند است!

مقدم داشتن و برتری دادن ترسو بر شجاع، قبیح و ناپسند است!

مگر می شود پیامبر (صلی الله علیه و آله) جانشین خود را تعیین نکند؟

تأکید می شود که از نگاه شیعه هیچ پیامبری از دنیا نرفت مگر آنکه خداوند متعال، جانشین و وصی او را مشخص و تعیین نمود.

آری، از آدم به شیث، از نوح به سام، از ابراهیم به اسماعیل، از اسحاق به یعقوب و سپس یوسف، از موسی به هارون و از زکریا به یحیی (علیهم السلام) و... این سنت خداوند است، و خداوند در سنت هایش تغییری ایجاد نمی کند. قرآن کریم می فرماید:

(سُنَّه مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا) ⁽¹⁾؛ همان سنتی که برای همه پیامبرانی که پیش از

ص: 49

توبه رسالت فرستادیم مقرر داشتیم، و هرگز برای سنت ما دگرگونی و تغییر نخواهی یافت!

بنابراین سنت قطعی خداوند سبحان برای همه پیامبران، خود جانشین را مشخص کرده است، آیا می شود که به یکباره تغییر سنت دهد و امر خلافت را به مردم واگذار کند؟

از طرفی دیگر، همه امت اسلام اقرار دارند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از جهت فضیلت، دانش، عقل و در مجموعه همه کمالات انسانی بر همه مردم برتری داشته و مقدم است. او خود صلاح و فساد امر مسلمانان را بهتر از هرکسی می داند.

حال چگونه ممکن است که مسأله ای به اهمیت زمامداری امر مردم پس از پیامبر، مورد غفلت ایشان قرار گیرد و پیامبر، خلیفه و جانشینی برای خود تعیین نکند تا مسلمانان سرگردان و بدون پیشوا باشند؟

و در کمال تعجب ابوبکر پس از خلافت دو ساله خود، از این امر مهم غفلت نکرد و عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد.

حضرت موسی (علیه السلام) هنگامی که تنها برای چهل روز قصد داشت که مردم خود را تنها گذاشته و به کوه طور رود، هارون را جانشین خود قرار داد. به این آیه شریفه دقت کنید:

(وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (1)؛ و ما با موسی (علیه السلام) سی

ص: 50

شب وعده گذاشتیم، سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم، بدین ترتیب میعاد پروردگارش به چهل شب تکمیل شد و موسی (علیه السلام) به برادر خود هارون گفت: تو اکنون جانشین من در میان قوم مباش و امور آنها را اصلاح کن و پیرو راه اهل فساد مباش.

چنانکه مشاهده می شود، حضرت موسی (علیه السلام) تنها برای چهل شب دوری از امت خود، راضی نمی شود که مردم بدون پیشوا باشند، و هارون را به جای خود قرار می دهند، اما آیا اصلاً ممکن است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این امر مهم غفلت کرده باشد؟

بدیهی است که این سیره درباره شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز صورت گرفته است.

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قصد داشتند به جنگ تبوک عزیمت کنند، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به جانشینی خود در مدینه منصوب کرد و فرمود:

إِنَّهُ لَا بَدَّ أَنْ أُقِيمَ أَوْ تُقِيمَ؛ ناگزیر یا من باید در مدینه بمانم یا تو.

اما عده ای شایعه کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر ناراحتی از حضرت امیر (علیه السلام)، ایشان را با خود به جنگ نمی برد. حضرت امیر (علیه السلام) به محضر پیامبر آمد و سخن مردم را بازگو کرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لبخند زنان فرمود:

يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ

أَنْتَ كُنْتَ نَبِيٍّ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَإِنَّهُ كَذَلِكَ (1)؛ ايعلی جان! دوست نداری که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشی، به جز آنکه تو پیامبر نیستی؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا! پیامبر فرمود: تو این گونه هستی.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در ایامی که در مدینه حضور نداشت، حضرت امیر (علیه السلام) را به جای خود انتخاب می کند و راضی نمی شود که مردم بدون پیشوا و مقتدا باشند، چگونه برای جانشینی پس از شهادت خود تدبیری نیندیشیده است؟

به راستی نمی توان چنین تصور کرد که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای جانشینی پس از خود فکری نکرده و مردم را حیران و سرگردان رها کرده باشد.

به هر روی طبق باور اهل سنت، پیامبر پس از خود، کسی را برای جانشینی انتخاب نکرده است!

البتة بنابر آیات قرآنی و احادیث معتبر و مورد اتفاق شیعه و سنی و

ص: 52

1- . ابن راشد، جامع معمر بن راشد، ج 11 ص 226؛ ابوداود الطیالسی، المسند، ج 1 ص 167 و 170 و 173. عبدالرزاق الصنعانی، المصنف، ج 5 ص 450؛ سیره ابن هشام، ج 2 ص 520. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 3 ص 16؛ مصنف ابن ابی شیبہ ج 6 ص 366؛ ابن حنبل، فضائل الصحابه ج 2 ص 566 و 569 و 592 و 598. بخاری، الصحيح، ج 5 ص 19 و ج 6 ص 3. صحيح مسلم، ج 4 ص 1870. ابن ماجه، السنن، ج 1 ص 42؛ ترمذی، السنن، ج 5 ص 638؛ نسائی، السنن الکبری، ج 7 ص 307 و 410 و 417 و 425.

طبق نگاه شیعه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را وصی و خلیفه خود قرار داد.

اما بنا بر باور و پنداشت اهل سنت، پرسش را باید این گونه مطرح کرد که آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اینکه جانشینی برای خود قرار نداده، درست عمل کرده یا اشتباه؟ اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کار درستی انجام داده پس چرا ابوبکر بر خلاف عمل پیامبر برای خود جانشین تعیین کرده است؟

و اگر کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اشتباه است و کار ابوبکر درست است، پس باید گفت که - پناه بر خدا - ابوبکر عقل و درایت و تدبیر بهتری نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشته است.

آیا اصلاً یک مسلمان می تواند بگوید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از امر مهم جانشینی و زمامداری پس از خود غفلت کرده و کسی را به جای خود انتخاب نکرده است؟

آیا ابوبکر از خدا و رسولش نسبت به جامعه مسلمانان دلسوزتر بوده است؟

آیا چنین است که نه خدا و نه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مدیریت، تدبیر و دانششان به آن اندازه نبوده که بدانند امت پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به پیشوا نیاز دارد؟

اگر قرار است که اجماع و اتفاق نظر مسلمانان، خلیفه را تعیین کند، پس چرا انتخاب عمر بر اساس اجماع و اتفاق نظر مسلمانان نبود و توسط ابوبکر انتخاب شد؟

تاریخ نویسان نقل کرده اند که امر بیعت با ابوبکر هرگز با اجماع و اتفاق نظر مسلمانان همراه نبوده است. عمر درباره خلافت ابوبکر

چنین گفته است:

كَانَتْ بَيْعَةُ النَّاسِ لِأَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً مِنَ فَلَتَاتِ الْجَاهِلِيَّةِ وَقَى اللَّهُ الْمُسَدِّ لِمِينَ شَرَّهَا (1)؛ بیعت با ابابکر امری تصادفی و کاری بی رویه بود و یکی از کارهای زمان جاهلیت پیش از اسلام به شمار می رود، خداوند مسلمانان را از شر آن محفوظ بدارد!

آری، داستان خلافت خلفا عجیب مصیبتی است، داستانی که هر بخشی از آن در تضاد و ناهماهنگی کامل با بخشی دیگر است.

اینجاست که انسان می بایست بیندیشد و تعقل کند؛ چرا که خداوند متعال در آیات متعددی به تفکر و تعقل توصیه کرده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در روایتی می فرماید: لحظه ای تفکر از هفتاد سال عبادت برتر است. (2)

بنابراین، مسأله اعتقادات که به هدایت و ضلالت آدمی و در نتیجه سعادت یا شقاوت او مرتبط است، بیش از هر مسأله دیگری باید مورد تعقل و تأمل قرار گیرد.

ص: 54

1- . ابن سلام، غریب الحدیث، ج 3 ص 355؛ بلاذری، انساب الاشراف ج 1 ص 591؛ بزاز، مسند البزاز، ج 1 ص 299؛ السنن

الکبری، ج 6 ص 408؛ ابن بطلال، شرح صحیح البخاری ج 8 ص 462.

2- . تفسیر عیاشی، ج 2 ص 208.

بخش دوم : مبانی نقلی

اشاره

ص: 56

در این بخش جانشینی و خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را با توجه به آیات قرآن و احادیث اثبات می کنیم. در این قسمت نیز همچون بخش پیشین، می کوشم تا از عباراتی ساده و روان استفاده کنم، تا این نوشتار مورد استفاده و بهره عموم مردم قرار گیرد.

انتخاب امام از جانب خداوند

چنانکه پیش تر گذشت شیعه بر این باور است که جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچون خود ایشان توسط خداوند متعال انتخاب می شود و منصب امامت همچون منصب نبوت، مقامی است که صاحب آن تنها با انتصاب خداوند شناخته می شود.

به سخن دیگر، امامت ادامه نبوت است. به همین جهت امام نیز همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید دارای مقام عصمت باشد؛ یعنی امام بایستی از هرگونه گناه، خطا و جهلی به دور باشد.

بنابراین، مقام امامت در واقع همان مقام خلافت الهی است که دو ویژگی علم و عصمت را با خود به همراه دارد. به این دو آیه از قرآن کریم توجه کنید!

خدای متعال در سوره بقره می فرماید:

ص: 58

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ نَكَهَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (1)؛ و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بر روی زمین جانشینی (نماینده و خلیفه) قرار خواهم داد.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (2)؛ و هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزینم، ابراهیم عرض کرد: به فرزندان من چطور؟ خداوند فرمود: امامت عهد من است، و عهد من به کسانی از فرزندان تو که ستمکارند نمی رسد.

از این دو آیه به روشنی می توان استفاده کرد که انتخاب خلیفه و امام از طرف خداوند است.

نکته دیگر آنکه عهد امامت هرگز به ظالمان نمی رسد؛ چه آنکه شخص در اثر گناهی به خود ظلم کرده باشد و چه آنکه به دیگران ظلم کرده باشد.

بخش (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) از آیه شریفه فوق، در واقع بیان همان معنای عصمت است. کسی که نه به دیگران ظلم کرده باشد و نه به خود، دارای عصمت است.

ص: 59

1- .سوره البقره، آیه 30.

2- .سوره البقره، آیه 124.

حال که عصمت شرط مقام امامت است، آیا مردم می دانند چه کسی معصوم است؟

پاسخ این پرسش به وضوح منفی است؛ بنابراین تنها خدا و رسول او هستند که می توانند امامان معصوم را معرفی می کنند.

نخستین معرفی وصی

حضرت موسی (علیه السلام) پس از آنکه برای منصب رسالت انتخاب شد، از خداوند درخواست می کند که برادرش هارون را وصی و وزیر او بگرداند و او را در امر رسالتش شریک قرار دهد. قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (1)؛ و برای من وزیری از خاندانم قرار بده، برادرم هارون را، و او را تکیه گاه محکمی برای من قرار داده، و در کار من شریک گردان.

خداوند این درخواست حضرت موسی (علیه السلام) را اجابت کرد و فرمود:

(وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) (2)؛ و از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او (موسی (علیه السلام)) بخشیدیم. در آیه دیگری فرمود:

ص: 60

1- . سوره طه، آیات 29 - 32.

2- . سوره مریم، آیه 53.

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا)⁽¹⁾؛ و هر آینه ما به موسی (علیه السلام) کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیرش قرار دادیم.

در آیه دیگری می خوانیم:

(قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ)⁽²⁾؛ (خدا) گفت: به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت (هارون) محکم و قدرتمند می کنیم.

مشابه همین درخواست توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از خداوند مطرح شده که در منابع متعددی از منابع اهل سنت این سخن گزارش شده است. اسماء بنت عمیس می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود:

اللَّهُمَّ اقْوُلْ كَمَا قَالَ أَخِي مُوسَى: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلِيًّا أَخِي، اشْدُدْ بِهِ أَرْزِي، وَأَشْدِدْ رِكْهُ فِي أَمْرِي، كُنْ نُسَيْحًا كَثِيرًا، وَتَذَكُّرًا كَثِيرًا، إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا⁽³⁾؛ خداوندا! من همانی را به تو می گویم که برادرم موسی (علیه السلام) گفت: خدایا! برای من از خاندانم وزیری قرار بده، برادرم علی را، به وسیله او پشت مرا محکم بدار، او را در کار من شریک کن تا تو را بسیار تسبیح کنیم و زیاد به یاد تو باشیم که توبه ما بینا هستی.

خداوند نیز این درخواست پیامبر را اجابت کرد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز

ص: 61

1- .سوره فرقان، آیه 35.

2- .سوره قصص، آیه 35.

3- . ابن حنبل، فضائل الصحابه ج 2 ص 678؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی ص 63.

در نخستین روزهای بعثت خویش، برای نخستین بار وصایت و جانشینی حضرت امیر(علیه السلام) را اعلام نمود. خداوند متعال در آیه انذار می فرماید:

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)⁽¹⁾؛ (ای پیامبر!) خویشان نزدیک خود را انذار کن.

هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) مأموریت یافت که به صورت آشکار و علنی مردم را به توحید دعوت کند. البته پیش از این دستور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در دوره ای کوتاه به صورت پنهانی مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت می کرد. با توجه به آیه فوق روشن است که دعوت علنی، با انذار خویشاوندان نزدیک آغاز می شود.

به همین جهت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) چهل نفر از خویشاوندان نزدیک خویش؛ یعنی فرزندان حضرت عبدالمطلب(علیه السلام) را به خانه حضرت ابوطالب(علیه السلام) دعوت نمود. غذای اندکی تهیه شده بود؛ اما به کرامت الهی همه افراد سیر شدند؛ به گونه ای که برخی گمان کردند که سحر شده اند! بعد از صرف غذا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برخاست و شروع به سخن کرد و فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! به خداوند سوگند، در میان عرب هیچ کس را نمی شناسم که بهتر از آنچه که من در مورد سعادت دنیا و آخرت برای شما آورده ام، برایتان آورده باشد، با گواهی به وحدانیت خدا و رسالت من به

ص: 62

بهشت روید و از دوزخ نجات یابید.

پس هرکس که مرا در این کار اجابت کند (یعنی اولین کسی باشد که اسلام بیاورد و مرا اجابت کند) و مرا یاری نماید او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه من بعد از من خواهد بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه مرتبه جمع حاضر را به یاری خود طلبید و پاداش آن را جانشینی و خلافت قرار داد، در هر سه مرتبه تنها کسی که پاسخ داد علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بود که فرمود:

أَنَا أَنْصُرَكَ وَوَزِيرَكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؛ من شما را کمک و یاری می نمایم ای پیامبر خدا!

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست حضرت علی (علیه السلام) را که در آن موقع نوجوانی بود، گرفت و فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا (1)؛ این علی، برادر و وصی و وزیر و جانشین مندر میان شماست، به سخن او گوش فرا دهید و از او فرمان ببرید.

با تکیه بر این گزارش می توان گفت که مسأله جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ص: 63

1- . طبری، تاریخ الطبری، ج 1 ص 321. همو، تهذیب الآثار، ج 3 ص 62. ابن حنبل، فضائل الصحابه ج 2 ص 712؛ همو، المسند، ج 2 ص 465؛ (به الفاظی دیگر: «فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي؟») نسائی؛ السنن الكبرى، ج 7 ص 432 (با این تعبیر «فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي، وَصَاحِبِي، وَوَارِثِي؟»).

در نخستین روزهای بعثت انجام شده و در طول 23 سال عمر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بارها و بارها تکرار شده است.

تکرار ابلاغ جانشینی

در نخستین روزهای هجرت بود که به دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، مسلمانان در مسجد مدینه حضور یافتند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، مهم ترین قاعده مسلمانانی؛ یعنی «برادری» را در میان مردم مطرح کرد. «اخوت» و «برادری» در واقع مهم ترین آرمان اجتماعی اسلام است. یعنی مؤمن به حقیقت ایمان نمی رسد مگر نسبت به مؤمن دیگر همچون یک برادر حاضر به فداکاری و ایثار باشد. چرا که خداوند در قرآن می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)⁽¹⁾؛ مؤمنان با یکدیگر برادرند. حتی تصورش هم زیباست که همه مردم، همچون برادرانی دلسوز و خواهرانی فداکار یار و غمخوار یکدیگر باشند. اگر این دستور اسلام در میان همه آحاد مسلمانان رنگ حقیقی خود را می یافت، تا چه حد جامعه زیباتر می شد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کنار ابلاغ این توصیه اخلاقی اجتماعی، حرکت مهم دیگری را نیز انجام داد؛ ایشان بین کسانی که سابقه رفاقت و دوستی داشتند به صورت دو به دو، برادری برقرار نمود؛

برای مثال ابوبکر با عمر، طلحه با زبیر، عثمان بن عفان با

ص: 64

1- . سوره حجرات، آیه 10.

عبدالرحمان بن عوف، سلمان با حذیفه یمان، مقداد با عمار و همین طور سایر اصحاب با یکدیگر برادر شدند.

در نهایت امر تنها امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) باقی ماند و حضرت امیر (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد که آیا میان من و یکی از مسلمانان عقد برادری بسته نمی شود؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، مَا أَخْرَجْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي (1)؛ به خدایی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد، تو را فقط برای خودم برگزیدم و تو برای من همانند هارون برای موسی (علیه السلام) هستی، جز این که پیامبری پس از من نیست، و تو برادر و وارث من هستی.

عقد برادری میان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی مرتضی (علیه السلام)، علاوه بر منابع شیعی، به صورت متعدد در منابع اهل سنت نیز گزارش شده است.

علامه امینی در کتاب الغدیر به 50 منبع از این منابع ارجاع داده است. این حدیث که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت حضرت امیر (علیه السلام) به خود را همان نسبت هارون به موسی (علیه السلام) می داند، در میان فرهیختگان به حدیث منزلت شهرت یافته که در موارد متعددی از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده

ص: 65

1- ابن حنبل، فضائل الصحابه، ج 2 ص 638 و 666. ابن حبان، الثقات، ج 1 ص 142 و 149. طبرانی، المعجم الكبير، ج 5 ص 220.

شده است.

در این روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به وزیر، خلیفه، اصلاح کننده امور امت، برادر و شریک در امر رسالت یاد کرده اند، و به جانشینی حضرت تصریح کرده اند.

اما همان طور که امت موسی (علیه السلام) از هارون پیروی نکردند و با حيله های سامری از مسیر حق و ایمان خارج شدند، امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از هارون عصر خود؛ یعنی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیروی نکرده و ایشان را از منصب جانشینی پیامبر محروم کردند.

ولی و سرپرست مومنان کیست؟

بنابر روایتی ابوذر غفاری می گوید:

روزی به همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مسجد مشغول نماز بودم، سائلی وارد شد و از مردم تقاضای کمک کرد. اما کسی به او کمکی نکرد. او دست خدا را به آسمان بلند کرده و گفت: خدایا! شاهد باش که من در مسجد پیامبرت دست نیاز به سمت مردم دراز کردم، اما کسی پاسخگو نبود.

در همین حال علی بن ابی طالب (علیهما السلام) که در حال رکوع بود، به انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد، سائل نزدیک آمد و انگشتری را از دست آن حضرت بیرون آورد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که این جریان را مشاهده می کردند، پس از نماز سر به آسمان بلند نمود و فرمود:

ص: 66

«خداوند! برادرم موسی (علیه السلام) از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی، کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند. و نیز تقاضا نمود که هارون برادرش را وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی.»

خداوند! من محمد، پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن، کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی (علیه السلام) را وزیر من گردان تا بوسیله او، پشتمقوی و محکم گردد».

ابوذر غفاری می گوید: هنوز دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را بر پیامبر وحی کرد:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (1)؛ ولی و صاحب اختیار شما فقط خدا، پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آوردند، همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (2)

ص: 67

1- . سورة المائدة، آیه 55.

2- . طبرسی، مجمع البیان، ج 3 ص 296 (ذیل آیه 55 سوره مائده) جهت بررسی این جریان در منابع عامی ر.ک: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج 1، ص 486. طبری، التفسیر، ج 10 ص 425؛ ابن ابی حاتم رازی، التفسیر، ج 4 ص 1162؛ در منابع حدیثی شیعه نیز مشابه این قصه روایت شده است؛ ر.ک: کلینی، الکافی، ج 1 ص 289؛ ابن بایویه، الامالی، ص 124.

با توجه به این آیه می توان گفت که ولی، سرپرست و صاحب اختیار مردم پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تنها حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است. کلمه «إنما» در این آیه بر حصر دلالت دارد؛ یعنی تنها و فقط. مصادیق این آیه شریفه ولی و سرپرست مؤمنان هستند.

آخرین ابلاغ عمومی و بیعت مردم

در سال دهم هجرت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با اعلام مقبله به آخرین حج زندگی خود رفتند. جمعیت فراوانی از مردم در حجه الوداع، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همراهی کردند. شرایط جامعه اسلامی در آخرین سال ها شرایط خوبی بود. تمام دشمنان یا شکست خورده و یا تسلیم شده اند، بسیاری از قبایل تحت لوای اسلام و رهبری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متحد شده اند. آوازه و شهرت اسلام، بیرون از مرزهای جزیره العرب نیز شنیده می شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز تمام دین و شریعت خویش را بیان کرده اند.

در مسیر بازگشت از حجه الوداع، جبرئیل نازل شد و آیه پیش رو را نازل نمود:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (1)؛ ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد.

ص: 68

آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

در پی این پیام الهی مهم، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در منطقه غدیر خم توقف کردند آن گاه دستور دادند که کسانی که جلورفته اند بازگردند و کسانی که عقب مانده اند نیز زودتر ملحق شوند.

به راستی این چه امر مهمی است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ابلاغ آن کوتاهی کند، خدا تمام زحمات رسالت را نمی پذیرد. پذیرفته شدن آن همه سختی ها و مصیبت ها در گروی ابلاغ این امر مهم است. بیست و سال سختی و مشکلات، در ابتدا آزار روحی و روانی کفار و مشرکان مکه، سختی های شعب ابی طالب، مصائب مسلمانان و در نتیجه هجرت پیامبر به مدینه. هجرت مدینه تازه آغاز جنگ ها و درگیری هایی نظیر بدر، احد، خندق، خیبر و حنین بود، شهادت جعفر طیار (علیه السلام)، شهادت حمزه سیدالشهداء (علیه السلام) و دیگر یاران با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نمونه های این همه سختی هاست. حالا اگر این امر مهم انجام نشود هیچ یک از این سختی ها به ثمر ننشسته است و خداوند با آن بیان قاطع، رسالت را بی سرانجام و بی پاداش معرفی می کند.

این مسأله مهم، همان ابلاغ عمومی و علنی وصایت و جانشینی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از توقف سه روزه در منطقه غدیر خم و جمع شدن همه مسلمانان، بر منبری که از جهاز شتران بر پا شده بود ایستادند و خطبه جهانی غدیر را بیان کردند. در فرازی از خطبه فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ. قَالَ:

ص: 69

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاةٌ؛ ای مردم! آیا من اولی به تصرف در نفسهای شما نیستم؟! (مسلمانان) عرضکردند: بلی. (آنگاه) حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هرکس من مولای او هستم (اولی به تصرف در امر او هستم) پس این علی مولای اوست (یعنی علی (علیه السلام) هم مانند من اولی به تصرف در امر او می باشد).

سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دست های خود را به دعا بلند کردند و فرمودند:

اللهم وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛ خدایا! دوست بدار هرکس که او را دوست می دارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن می دارد، یاری کن هرکس او را یاری می کند و خوار کن هرکس او را خوار می کند.

پس از ایراد خطبه، پیامبر دستور داد که حضرت امیر (علیه السلام) در خیمه ای بنشیند تا مردم یک به یک با ایشان بیعت کنند.

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که با حضرت امیر (علیه السلام) بیعت کردند و به ایشان تبریک گفتند. عمر دست حضرت را گرفت و گفت:

بَخَّ يَخُّ لَكَ يَا عَلِيُّ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ (1)؛ مبارک بر تو ای علی! مولای من و هر مرد و زن مؤمن دیگری گردیدی!

ص: 70

علامه امینی در کتاب الغدیر به تفصیل به اسناد خطبه غدیر پرداخته است.

کامل شدن دین با اعلام ولایت

پس از آنکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، به دستور خداوند عمل نموده و حضرت امیر (علیه السلام) را به عنوان جانشین معرفی نمود، آیه ذیل نازل شد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)⁽¹⁾؛ امروز، دین شما را کامل کردم، و نعمت را بر شما تمام نمودم، و از این اسلام به عنوان آیین شما راضی شدم.

شیعه بر این عقیده است که این آیه در 18 ذی الحجه در منطقه غدیر خم نازل شده و مقصود آیه کامل شدن دین با مسأله اکمال ولایت است.⁽²⁾

ص: 71

1- . سورة المائدة، آیه 3.

2- . در میان اهل سنت نیز گزارشاتی رسیده است که این آیه را مربوط به غدیر خم می دانند، مثلاً سیوطی درباره شان نزول این آیه می نویسد: «أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّهَا نَزَلَتْ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ. وَأَخْرَجَ مِثْلَهُ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ وَفِيهِ أَنَّهُ الْيَوْمَ الثَّامِنَ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ مَرَجِعُهُ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ» یعنی در طریق گزارش شده که این آیه در 18 ذی الحجه نازل شده است. اما خود در نهایت می نویسد: «وَكِلَاهُمَا لَا يَصِحُّ». (سیوطی الاتقان فی علوم القرآن ج 1 ص 75).

پس از اعلام عمومی ولایت و خلافت حضرت امیر(علیه السلام)، پیامبر(صلی الله علیه و آله) به مدینه بازگشتند. کسانی که در غدیر حضور داشتند وظیفه داشتند که این خبر بسیار مهم را به گوش همگان برسانند؛ چرا که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده بودند:

فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بایستی کسانی که حضور دارند به کسانی که غایب هستند و هر پدری به فرزندش تا روز قیامت این خبر را برسانند. (1)

از این رو مردم مدینه نیز از این خبر آگاه شدند. اما حسادت و کینه ها نگذاشت که قدرت از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به حضرت امیر(علیه السلام) منتقل گردد. دشمنی ها با حضرت علی بن ابی طالب(علیهما السلام) به قدری زیاد شده بود که برخی علنی دشمنی و مخالفت خود را ابراز می کردند و برخی نیز منافق گونه، مخالفت خود را پنهان می کردند تا در اولین فرصت ضربه خود را وارد کنند.

حارث بن نعمان فهری یکی از کسانی بود که به صورت علنی مخالفت خود را با ولایت حضرت امیر(علیه السلام) اعلام کرد. او خود را در مسجد به پیامبر(صلی الله علیه و آله) رساند و عرض کرد: ای محمد! تو فرمان دادی که شهادت به یگانگی خداوند بدهیم و ما پذیرفتیم و فرمان دادی که روزی

ص: 72

1- . فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج 1 ص 96؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج 1 ص 62.

پنج نوبت نماز بخوانیم، چنین کردیم. روزه ماه رمضان را بر ما واجب کردی عمل نمودیم، به حج خانه خدا رفتیم، فرمودی زکات بدهید دادیم، اما تو به این ها راضی نشدی تا اینکه دست عموزاده خود را گرفتی و بالا بردی و گفتی: هرکس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. به من بگو که آیا این کلام تو یا کلام خداوند است؟

پیامبر با حالت غضب سه مرتبه فرمود:

وَاللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنَّهُ مِنَ اللَّهِ وَلَيْسَ مِنِّيْ؛ به خدایی که جز او خدایی نیست، این امر از جانب خداوند است و از سوی من نیست.

وقتی حارث بن نُعمان فهری این جمله را از پیامبر شنید از جا برخاست و به سمت درب مسجد رفت در حالی که می گفت:

خدایا! اگر آن چه محمد می گوید، حق است، سنگی از آسمان بر ما نازل کن، یا عذایی دردناک بر ما فرو فرست!

و اگر این سخنان محمد دروغ است، بلایت را بر او نازل کن!

وقتی از مسجد خارج شد پیش از آنکه به شترش برسد در برابر دیدگان مردم، سنگی بر سرش فرود آمد و از نشیمنگاهش خارج شد و در همان لحظه هلاک گشت.

سپس خداوند این آیه ها را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل فرمود: (سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) (1)؛ تقاضا کننده ای درخواست واقع شدن

ص: 73

1- . سورة المعارج، آیات 1 - 3.

عذابی کرد که برای کافران فرود آید که هیچ دفع کننده ای بر آن نیست، از سوی خداوندی که صاحب معارج است. (1)

آری، حارث بن نعمان مخالفت خود را آشکار کرد و مجازات شد، اما عده ای منافق نیز بودند که به رغم مخالفت شدید با جانشینی حضرت امیر (علیه السلام)، این امر را کتمان می کردند.

بدیهی است که نه امثال حارث بن نعمان و نه منافقان هرگز نمی توانند در برابر حکم خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بایستند. مگر خداوند خود در قرآن نفرموده است:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا) (2)؛ و هنگامی که خدا و رسولش درباره امری از امور مؤمنان فرمانی صادر کردند، هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد اختیاری (در برابر فرمان آنها) از خود داشته باشد و هرکس نافرمانی خدا و رسولش را کند قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

مقاومت در برابر دستور خدا و مخالفت با حکم الهی، دلیلی جز عدم ایمان ندارد. قرآن می فرماید: مؤمنان هرگز با حکم خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت نمی کنند. پس اگر کسی مخالفت کرد پیداست که

ص: 74

1- . الثعلبی، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج 27 ص 332؛ ابن جوزی، مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان، ج 4 ص 442.

2- . سورة الاحزاب، آیه 36.

اساساً ایمان نیاورده است.

مشابه دشمنی و حسادت حارث بن نعمان در موارد دیگر نیز گزارش شده است. برای مثال عمران بن حصین می گوید:

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سپاهی را به فرماندهی حضرت امیر (علیه السلام) برای انجام مأموریتی گسیل کرد. آن سپاه با به دست آوردن غنائمی پیروز شده و به مدینه بازگشتند. تقسیم غنائم توسط حضرت امیر (علیه السلام) انجام شد، اما سربازان از این تقسیم خشنود نبودند.

چهار نفر از اینان به محضر پیامبر رسیدند و شکایت خود را مطرح کردند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با ترش رویی و ناراحتی از این چهار نفر روی برگرداند و با ناراحتی فرمود:

مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي (1)؛ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از من است و من از علی هستم، علی سرپرست هر مؤمنی بعد از من است.

احمد بن حنبل همین روایت را نقل کرده و در قسمت پایانی آن

ص: 75

1- . ابن ابی شیبیه، المصنف، ج 6 ص 327؛ ترمذی، السنن، ج 5 ص 632؛ نسائی السنن الکبری، ج 7 ص 440، ابویعلی الموصلی، المسند ج 1 ص 293؛ ابن حبان، الصحیح ج 15 ص 374. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3 ص 119. ابن حنبل، فضائل الصحابه ج 2 ص 620.

چنین آورده است:

دَعُوا عَلِيًّا، دَعُوا عَلِيًّا، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي(1)؛ دست از علی بردارید! دست از علی بردارید! به راستی که علی از من است و من از او هستم، او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است.

البته دشمنی ها و حسادت ها نسبت به حضرت امیر(علیه السلام) به همین جا ختم نشد، بلکه در طول تاریخ ادامه پیدا کرد.

وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در واپسین لحظات زندگی

پس از حجه الوداع، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به بیماری سختی مبتلا شدند. این بیماری پیامبر را زمین گیر نمود تا آنکه ایشان بر اثر همین بیماری بدورد حیات گفتند. مسلمانان به عیادت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می آمدند که در یکی از روزها پیامبر در جمع اصحابشان فرمودند:

اَيُّنُونِي بِدَوَاتٍ وَبِيَاضٍ لِأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي(2)؛ دوات و (کاغذ) سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم کتابتی که بعد از من گمراه نشوید!

پس از این درخواست پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)، بلافاصله عمر بن خطاب با گستاخی گفت:

ص: 76

1- . ابن حنبل، المسند، ج 33 ص 154؛ همو، فضائل الصحابه ج 2 ص 605.

2- . السنن الكبرى، ج 5 ص 368؛ صحيح مسلم، ج 3 ص 1257؛ تاريخ طبري، ج 3 ص 192.

دَعُوا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لِيَهْجُرَ! حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (1)؛ عمر گفت: واگذارید این مرد را، زیرا که او هذیان می گوید! کتاب خدا ما را بس است.

پس از این جمله عمر، اصحاب با یکدیگر مشاجره لفظی کردند. عده ای گفتند: دستور پیامبر را انجام دهید و برای ایشان کاغذ و دواتی بیاورید، و برخی دیگر کلام عمر را تکرار کردند.

پیامبر با ناراحتی تمام فرمودند:

قَوْمُوا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ؛ از پیش من برخیزید، زیرا در نزد من جنگ و نزاع سزاوار نیست.

به راستی شایسته است که دل هر مسلمانی از این توهین بی شرمانه به ساحت قدسی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به درد آید. کدام مسلمان است که بشنود که عده ای از نوشتن وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ممانعت کردند و اشک غم از دیدگانش جاری نشود؟

اگر پدرمان در آخرین لحظات عمرش درخواستی کند با تمام توان بی درنگ انجام می دهیم. اما امت اسلام را چه شده بود که از نوشتن وصیت پیامبر جلوگیری کردند؟

ص: 77

1- ابن جوزی، مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان، ج 4 ص 244؛ مشابه این تعبیر در منابع ذیل آمده است: «فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ.» صنعانی، المصنف، ج 5 ص 438. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج 2 ص 188. ابن حنبل، ج 5 ص 135 و ص 222؛ بخاری، الصحيح، ج 7 ص 120؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، ج 3 ص 1259 (مشابه تعبیر فوق).

ای تاریخ! با شرم بنویس که چگونه به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نسبت هذیان گویی دادند و گفتند: درد بر او چیره شده و نمی فهمد چه می گوید؟

ای قلم و ای کاغذ! بر این مصیبت گریه کنید که همه مصیبت اسلام و مسلمانی از همین نقطه آغاز شد.

مگر او در قرآن نخوانده بود که هر چه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می گوید وحی خداست؟ آنجا که می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (1)؛ کلام پیامبر(صلی الله علیه و آله) جز وحیی از جانب خدا نیست.

مگر او در قرآن ندیده بود که می فرماید:

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (2)؛ آنچه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای شما آورد بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه شما را نهی کرد خودداری نمائید.

مگر او نمی دانست شرط ایمان آن است که انسان هرگز با کلام خدا و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مخالفت نکند؟ آنجا که قرآن می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا) (3)؛ و هنگامی که خدا و رسولش درباره امری از امور مؤمنان فرمانی صادر کردند، هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد اختیاری (در برابر فرمان آنها) از خود

ص: 78

1- .سوره النجم، آیه 7.

2- .سوره الحشر، آیه 7.

3- .سوره الاحزاب، آیه 36.

داشته باشد و هرکس نافرمانی خدا و رسولش را کند قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!

او همان کسی است که فریاد می زد: «حسبنا کتاب الله» اما می بینید که چگونه به دستور قرآن پشت می کند.

آری، عمل به دستور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و مخالفت نکردن با آن، محک ایمان است.

پرسش اساسی این که به راستی چرا با نوشتن وصیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) مخالفت شد؟

از مجموع شواهد چنین بر می آید که عمر به خوبی می دانست که مقصود پیامبر از نوشتن وصیت آن است که به ولایت حضرت امیر(علیه السلام) و جانشینی ایشان تصریح کند، چنانکه در غدیر بهصورت شفاهی انجام داده بودند. واقعاً اگر سندی مکتوب به دست خط پیامبر(صلی الله علیه و آله) به عنوان یادگار باقی می ماند، ای بسا مسیر اسلام به طور کلی دگرگون می شد.

ممکن است برخی این شبهه را مطرح کنند که چرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پس از بیرون رفتن عمر و اطرافیانش از منزل وصیتی ننوشتند اینجا که دیگر مانعی نبود؟

در جواب باید گفت: وقتی عمر نسبت هذیان به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) داد، کلام پیامبر را از حجیت ساقط کرد؛ یعنی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) هر چه بعد از این می نوشتند دیگر اثر قانونی نداشت. چون عمر به راحتی می گفت: پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به هنگام نوشتن این وصیت حال مساعدی نداشته بنابراین، این نوشته هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

در دناک تر آنکه مگر قباله فدک به امضای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نبود؟

مگر سند فدک توسط پیامبر به حضرت زهرا(علیها السلام) هدیه نشده بود؟

با سند فدک چه کردند؟

آری، آنها فدک را غصب کردند و سند آن را که امضا و مهر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بود را پاره کردند.

اصلاً خود حضرت زهرا(علیها السلام) مگر پاره تن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نبود؟ مگر پیامبر به محبت و مودت زهرا(علیها السلام) و فرزندان او توصیه نکرده بود؟

با فاطمه زهرا(علیها السلام) چه کردند؟

تنها می توان گفت که در مصیبت های حضرت زهرا(علیها السلام) دل سنگ آب شد، اما خم به ابروی آن نامرد مردمان نیامد.

خداوند در قرآن نسبت به کسانی که پیامبر او را مورد اذیت قرار دهند این گونه می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا)؛ بی شک (قطعاً) آنهایی که خدا و رسول او را می آزارند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده (از رحمتش دور داشته) و برای آنها عذابی خوار کننده مهیا نموده است.

و شد آن چه نباید می شد

آن سان که گذشت حضرت علی(علیه السلام) را که مظهر عدالت و عالم ترین مردم و همو که شجاع ترین دلاور میدان های نبرد بود، ظالمانه خانه نشینش کردند و او برای نابود نشدن اصل اسلام خویشتن داری

کرد.

چگونه می شود که تنها پس از گذشت حدود 70 روز از بیعت همگانی غدیر آن را فراموش کنند؟

باورش سخت است. تنها می توان گفت که نقشه ای چند ساله و کودتایی بزرگ باعث این حق خوری آشکار شد. زینت های دنیا همواره در طول تاریخ سست عنصران را فریفته است؛ تطمیع و تهدید، زور و تزویر، ترس و حسادت همه دست به دست هم داد و امیر غدیر را به آن غربت رساند. مردانی که باید به صحنه کارزار می آمدند، نیامدند.

وقتی دختر پیامبر در خطبه فدکیه این گونه از دل ناله سر می دهد و این دنیا طلبان خواب زده را مخاطب قرار می دهد که چرا صدایی برنخاست؟

ای کاش در آن هنگامه، آسمان به زیر می آمد و زمین دگرگون می شد.

آری، وقتی صدای آه فاطمه (علیها السلام)، یگانه یادگار پیامبر، غیرت آن بی غیرتان را به جوش نیاورد، دل آن سیاه دلان را نلرزاند و حیای آن بی شرمان را برنینگیخت، پس همان بهتر که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) گوشه خانه زانوی غم بغل گیرد. همان بهتر که فاطمه (علیها السلام) شبانه دفن شود تا کسی محل قبرش را نداند.

دیگر از ظلم و غفلت و دنیا طلبی اهل سقیفه چه بگوئیم؟

توطئه ای دقیق و شیطانی که به هر روی آنچه نباید می شد، شد و حضرت علی (علیه السلام) به غربت رفت و ابوبکر در مسند نشست و این

ص: 81

حکومت مقدمه هدایت

همه سخن این نیست که حکومت و زمامداری مردم پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله) حقّ حضرت علی بن ابی طالب(علیهماالسلام) بود و این حقّ از ایشان غصب شد. گرچه حکومت ظاهری بسیار مهم بود، اما اهمیّت حکومت ظاهری به خاطر آن است که زمینه و بستر ساز هدایت مردم می شود.

چرا که اگر فرعون و نمرود حاکم جامعه باشد، عموم مردم فرعون و نمرود می شوند با مصرهای کوچک و بزرگ، و مردم را به آتش می زنند. بنابراین، همه سخن در هدایت و تبعیّت است.

جانشین پیامبر(علیه السلام)، پیشوا، رهبر و مقتدای جامعه است و این مسأله تا امروز نیز ادامه دارد. کدام عقل سلیمی می پذیرد که هدایت را از کسانی طلب کند که خود مفتون زر و زیور و درهم و دینارند؟

کدام انسان عدالت طلبی برای آنکه عدالت در جامعه اجرا شود کسی را پیشوا و مقتدا قرار می دهد که خود ظالم و ستمگر است؟

کیست که شجاعت و وفاداری آرمانش باشد و ترسوها و بزدل ها را رهبر خود قرار دهد؟ مگر خدا در قرآن نفرموده است:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (1)؛ آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است از او پیروی شود یا آن کس

ص: 82

که هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه شده! این چه حکم کردنی است؟

در این آیه خداوند به صراحت می فرماید که هدایت را از کسی بخواه که خود هدایت شده و به حق هدایت می کند.

این بدان معناست که کسی که چیزی ندارد نمی تواند به دیگری عطا کند؛ یعنی علم را از کسی بخواه که خود در کوچه های تنگ و تاریک جهل گم نشده باشد. زهد و تقوا را از کسی بخواه که حب دنیا، حب جاه و حب ریاست و حکومت قلبش را نابود نکرده باشد. شجاعت را باید از دل های آزاده ای خواست که از دنیا و آخرت بزرگتر شده و تنها خدا را می خواهند نه آن کسی که دل بسته و ذلیل دنیاست. قرآن کریم می فرماید:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (1)؛ در قبول دین اکراهی نیست، همانا راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردیده است.

اما شیطان در کمین است تا انسان را از راه حق و حقیقت که در پرتوی نور عقل برای انسان روشن شده دور کند.

در طول تاریخ کسانی بوده اند که به رغم یافتن حق، از پذیرش آن سر باز زده و خود را پیروی دین پدران و راه اجداد خود معرفی می کردند.

ص: 83

قرآن کریم در جواب آنان می گوید:

(قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ) (1)؛ پاسخ می دهند: ما پیرو کیش و آیین پدران خود خواهیم بود، آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی دانستند و به راه راست هدایت نیافته بودند، باز هم از کیش و آیین آنها پیروی می کنند؟!)

در آیات دیگری چنین می فرماید:

(أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (2).

(وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (3).

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ) (4).

(وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (5).

(وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (6).

(إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ) (7).

ص: 84

1- . سوره بقره، آیه 170.

2- . سوره البقره، آیه 100.

3- . سوره المائده، آیه 103.

4- . سوره الانعام، آیه 111.

5- . سوره الاعراف، آیه 17.

6- . سوره الانعام، آیه 37.

7- . سوره یونس، آیه 60.

بنابراین، خداوند متعال راه درست را نشان داده و هیچ کس را به زور و اجبار به راه درست نمی کشاند؛ چه اینکه خود فرموده است:

گاهی عده ای با اینکه حق را می یابند، اما وقتی عده فراوانی را بر باطل می بینند با خود می گویند مگر می شود این جمعیت فراوان بر باطل باشند؟

آری، حق و باطل به زیادی یا کمی طرفداران سنجیده نمی شود. خداوند در قرآن 44 مرتبه از واژه «اکثرهم» استفاده کرده و در بسیاری از این موارد اکثریت را توییح نموده و آنان را بر باطل دانسته است. تنها چند نمونه از آیات را ذکر کردیم.

بنابراین هیچ گاه اکثریت معیار درستی برای سنجش حق و باطل نخواهد بود. و هرکس زیادی افراد را معیار خود قرار دهد، هرگز به سعادت نخواهد رسید.

ص: 85

- ابن بابویه، محمد بن علی، (381ق) الامالی، اول، تهران، 1376ش.
- ابن شهر آشوب (588ق)، مناقب آل ابی طالب، المكتبة الحیدریه، النجف الأشرف، 1376ق.
- طبرسی، احمد بن علی (548ق)، تحقیق: سید محمدباقر خراسان، نشر مرتضی، مشهد، 1403ق.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسر القرآن، دارالمرتضی، بیروت، اول، 1427ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود (320ق)، تفسیر العیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، المطبعه العلمیه، تهران، 1380ق.
- فتال نیشابوری، محمد بن احمد (508ق)، روضه الواعظین، انتشارات رضی، قم، 1375ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب (329ق)، الکافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1407ق.

- مجلسى، محمد باقر (1111ق)، بحار الأنوار، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1403ق.

- مفيد، محمد بن محمد بن النعمان (413ق)، الإرشاد، دار المفيد للطباعة والنشر، بيروت، 1414ق.

- نعمانى، ابن ابى زينب محمد بن ابراهيم (360ق) الغيبة، تهران، اول، 1397ق.

منابع سنى

- آجرى بغدادى، ابوبكر محمد بن الحسين بن عبدالله (360ق) الشريعة، دارالوطن، الرياض، دوم، 1420ق.

- ابن ابى عمرو ازدى، معمر بن ابى عمرو راشد الازدى، (153ق) الجامع، المجلس العلمى، باكستان و توزيع المكتب الاسلامى، بيروت، دوم، 1403ق.

- ابن ابى شيبه، عبدالله بن محمد بن ابراهيم (235ق) الكتاب المصنف فى الاحاديث والآثار، تحقيق: كمال يوسف الحوت، مكتبه الرشد، الرياض، اول، 1409ق.

- ابن ابى خيثمه، ابوبكر احمد بن ابى خيثمه (279ق) التاريخ الكبير، الفاروق الحديثه للطباعة و النشر، القاهر، اول، 1427ق.

- ابن ابى حاتم الرازى، عبدالرحمن بن محمد بن ادريس (327ق) تفسير القرآن العظيم، مكتبه نزار مصطفى الباز، المملكه العربيه السعوديه، سوم، 1419ق.

- ابن بطل، ابوالحسن على بن خلف (449ق) شرح صحيح البخارى، مكتبه الرشد، الرياض، دوم، 1423ق.

- ابن حنبل، احمد بن محمد بن حنبل (241ق)، فضائل الصحابه، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسه الرساله، بيروت، اول، 1403ق.

-----، المسند، مؤسسه الرساله، اول، 1421ق.

- ابن قيم الجوزيه، ابو عبدالله محمد بن ابى بكر بن ايوب (751ق)، اعلام الموقعين عن رب العالمين، تحقيق: ابو عبيده مشهور بن حسن آل سمان و ابو عمر احمد عبدالله احمد، دار ابن الجوزى، المملكة العربيه السعوديه، اول، 1423ق.

- ابن عدى، ابو احمد بن عدى الجرجانى (365ق)، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق: عادل احمد عبد الموجود و محمد معوض و عبدالفتاح ابوسنه، الكتب العلميه، بيروت، اول، 1418ق.

- ابن حجر العسقلانى، احمد بن على بن محمد (852ق)، لسان الميزان، مؤسسه الاعلمى، بيروت، دوم، 1390ق.

- ابن حبان الدارمى، محمد بن حبان بن احمد بن حبان (354ق) السير النبويه و اخبار الخلفاء، الكتب الثقافيه، بيروت، سوم، 1417ق.

-----، الإحسان فى تقريب صحيح ابن حبان، مؤسسه الرساله، بيروت، اول، 1408ق.

-----، الثقات، دائره المعارف العثمانيه، حيدرآباد الدكن، اول، 1393ق.

- ابن خزيمة، ابو بكر محمد بن اسحاق النيسابورى (311ق)، صحيح ابن خزيمة، تحقيق: محمد مصطفى اعظمى، المكتب الاسلامى، بيروت، بى تا. (نرم افزار المكتبه الشامله)

- ابن تيميه حرانى، أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام (728ق) منهاج

السنة النبويه فى نقض كلام الشيعة القدرية، جامعه الامام محمدبن سعود الاسلاميه، اول، 1406ق.

- ابن سعد، ابو عبدالله محمدبن سعد بن منيع (230ق) الطبقات الكبرى، دارالكتب العلميه، بيروت، اول، 1410ق.
- ابن سلام هروى، قاسم بن سلام هروى البغدادي (م 224ق) فضائل القرآن، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، اول، 1415ق.
- ابن ماجه، ابو عبدالله محمدبن يزيد، (273ق) السنن، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء الكتب العربيه، بى تا.
- ابن دريد الازدى، ابوبكر محمدبن الحسن بن دريد (321ق) المجتنى، دائره المعارف العثمانيه، بى تا، (نرم افزار المكتبه الشامله)
- اب-ن-مغ-ازلى، ابوالحسن على بن محمدبن الطيب (483ق) مناقب اميرالمؤمنين على بن ابى طالب، دارالآثار، صنعاء، اول، 1424ق.
- ابن طهمان، ابراهيم بن طهمان بن شعبه الخراسانى، (168ق) مشيخه ابن طهمان، مجمع اللغه العربيه، دمشق، 1403ق.
- ابن مالك، مالك بن انس بن مالك بن عامر، (179ق) الموطأ، موسسه زايد بن سلطان آل نهيان، ابوظبى، اول، 1425ق.
- ابن عساکر، ابوالقاسم على بن الحسن بن هبه الله (571ق) تاريخ دمشق، دارالفكر، بيروت، 1415ق.
- ابن هشام، عبدالملك بن هشام بن ايوب (213ق) السيره النبويه، شركه مكتبه ومطبعه مصطفى البابى الحلبى، مصر، دوم، 1375ق.
- ابواسحاق الثعلبى، احمدبن ابراهيم الثعلبى (427ق) الكشف و البيان عن تفسير القرآن، دارالتفسير، جدّه، اول، 1436ق.

- ابوداوود سجستاني، سليمان بن الاشعث بن اسحاق (275ق) السنن، المكتبة العصريه، بيروت، بي تا.
- ابوالفرج حلي، على بن ابراهيم بن احمد، (1044ق) السيره الحلبيه، دارالكتب العلميه، بيروت، دوم، 1427ق.
- ابوظاهر السلفي، احمد بن محمد بن احمد الاصبهاني، (576ق) الحادي عشر من المشيخه البغداديه. مخطوط، اول، 2004م. (نرم افزار المكتبه الشامله)
- ابوعمر و الداني، عثمان بن سعيد بن عثمان (444ق) السنن الوارده في الفتن و غوائلها و الساعه و اشراطها، دار العاصمه، الرياض، اول، 1416ق.
- ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله بن احمد (430ق) حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، السعاده، مصر، اول، 1394ق.
- ابويعلی التميمي، احمد بن علي بن المثنى (307ق) المسند، تحقيق: حسين سليم اسد، دارالمأمون، دمشق، اول، 1404ق.
- بخارى، محمد بن اسماعيل (256ق)، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله، دار طوق النجاه، اول، 1422ق.
- البزاز، ابوبكر احمد بن عمرو العتكي (292ق)، مسند البزاز، مكتبه العلوم و الحكم، المدينه المنوره، اول، 1988-2009ق.
- بلاذري، احمد بن يحيى بن جابر بن داود (279ق) جمل من انساب الاشراف، دار الفكر، بيروت، اول، 1417ق.
- ترمذى، محمد بن عيسى بن سوره (279ق) سنن الترمذى، تحقيق: احمد محمد الشاكر و محمد فؤاد عبدالباقي، شركه مكتبه و مطبعه مصطفى

- حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله (405ق)، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر، دارالكتب العلميه، بيروت، اول، 1411ق.

- الجوزى، ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد (597ق)، صفوه الصفوه، دارالحديث، قاهره، اول، 1421ق.

-----، المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك، دارالكتب العلميه، بيروت، اول، 1412ق.

- خطيب بغدادى، احمد بن على ثابت (463ق)، تاريخ بغداد، تحقيق: بشار عواد معروف، دارالغرب الاسلامى، بيروت، اول، 1422ق.

-----، الفقيه و المتفقه، دار ابن الجوزى، المملكه العربيه السعوديه، دوم، 1421ق.

- السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر، (911ق) الاتقان فى علوم القرآن، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، الهيئه المصريه العامه، قاهره، اول، 1394ق.

- ال-دميرى، ابوالبقاء محمد بن عيسى (808ق)، حياه الحيوان الكبرى، دارالكتب العلميه، بيروت، دوم، 1424ق.

- سبط ابن الجوزى، ابوالمظفر يوسف بن قزاوغلى (654ق)، مرآه الزمان فى تواريخ الاعيان، دارالرساله العالميه، دمشق، اول، 1434ق.

- صنعانى، ابوبكر عبدالرزاق بن همام بن نافع (211ق)، المصنف، المجلس العلمى، هند و المكتب الاسلامى، بيروت، دوم، 1403ق.

- طبرانى، سليمان بن احمد بن ايوب، (360ق) المعجم الكبير، تحقيق:

حمدى بن عبدالمجيد، مكتبه ابن تيميه، القاهره، دوم، بى تا.

- الطيالسى، ابوداود سليمان بن داود (204ق) مسند ابى داود، تحقيق: محمد بن عبدالمحسن التركى، دار هجر، مصر، اول، 1419ق.

- طبرى، محمد بن جرير (310ق)، تاريخ الطبرى، دارالتراث، بيروت، دوم، 1387ق.

- فخ-ر رازى، اب-وعب-دالله محم-د بن عمر بن الحسن (606ق) التفسير الكبير/مفاتيح الغيب، دار احياء التراث العربى- بيروت، سوم، 1420ق.

- قرطب-ى، عمر بن يوسف بن عبدالله، (463ق) الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، دار الجيل، بيروت، اول، 1412ق.

- -----، جامع البيان فى تأويل القرآن، مؤسسه الرساله، اول، 1420ق.

- -----، تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار، تحقيق: محمود محمد شاكر، مطبعه المدنى، قاهره، بى تا.

- مقاتل بن سليمان الازدى البلخى (150ق) تفسير مقاتل بن سليمان، تحقيق: عبدالله محمود شحاته، دار احياء التراث، بيروت، اول، 1423ق.

- مسلم بن حجاج نيشابورى (261ق) المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله، محمدفؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربى، بيروت. بى تا.

- محب الدين طبرى، احمد بن عبدالله (694ق) ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، مكتبه القدسى، القاهره، 1356ق.

- الماوردى، ابوالحسن على بن محمد بن محمد (450ق) الحاوى

الكبير فى فقه مذهب الإمام الشافعى، دار الكتب العلميه، بيروت، اول، 1419ق.

- الموصلى، ابى يعلى (307ق)، مسند، دار المأمون للتراث، دمشق.

- المهلبى، عزالدين احمدبن على بن معقل (644ق)، المأخذ على شرح ديوان ابى الطيب المتنبى، تحقيق: عبدالعزيز بن ناصر، مركز الملك الفيصل، الرياض، دوم، 1424ق.

- نسائى، ابوعبدالرحمان احمدبن شعيب بن على (303ق) السنن الكبرى، موسسه الرساله بيروت، اول، 1421ق.

- واقدى، محمدبن عمر بن واقد (207ق) الرده مع نبذه من فتوح العراق وذكر المثنى بن حارثه الشيبانى، دارالغرب السلامى، بيروت، اول، 1410ق.

- هيثمى، أبو الحسن نور الدين على بن أبى بكر بن سليمان (807ق) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، مكتبه القدسى، القاهره، 1414ق.

ص: 94

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

